

فرهنگ سیاسی نخبگان و مشارکت سیاسی در افغانستان (مطالعه موردی: دوره‌ی حکومت وحدت ملی)

چکیده

مشارکت سیاسی، عبارت از فرایندی است که در آن، تمام شهروندان کشور در سیاست فعال بوده و سرنوشت سیاسی خویش را تعیین می‌کنند. عوامل متعددی بر میزان مشارکت سیاسی در یک کشور مؤثر است؛ اما در این میان، نقش فرهنگ سیاسی و در این میان، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی بر فرایند مشارکت سیاسی، بسیار برجسته و قابل توجه است. بنابراین، سوال کلیدی تحقیق حاضر این است که فرهنگ سیاسی سنتی و قبیله‌ای نخبگان سیاسی، چه تأثیری روی مشارکت سیاسی افغانستان در دوره حکومت وحدت ملی داشته است؟ برای پاسخ به پرسش فوق، ضمن تعریف مفاهیم کلیدی، نگاهی به نظریه «نخبگان» در جامعه‌شناسی سیاسی انجام یافته و در چارچوب آن، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی بر مشارکت سیاسی افغانستان تبیین شده است. مطالعات انجام شده نشان می‌دهد، فرهنگ سیاسی سنتی افغانستان، نقش قابل توجهی بر مشارکت سیاسی در سطح مختلف تصمیم‌گیری، اجرایی و اجتماعی داشته و بحران تاریخی مشارکت سیاسی را در این کشور تشدید کرده است. این تحقیق با روش توصیفی-تبیینی انجام شده است.

واژه‌های کلیدی: نخبگان سیاسی، فرهنگ سیاسی، مشارکت سیاسی، بحران مشارکت سیاسی، افغانستان.

مقدمه

مشارکت سیاسی عبارت از حضور افشار و گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی در عرصه‌ی سیاسی و تأثیرگذاری بر فرایندهای سیاسی در یک کشور است؛ به عبارت دیگر، مشارکت سیاسی به این معناست که تمام گروه‌ها و افراد جامعه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجرای آن سهیم بوده و نقش مؤثر داشته باشند. بحث مشارکت سیاسی و حضور شهروندان در عرصه‌های سیاست، یکی از مباحث مهم و جدی در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی است، که پس از دوره‌ی رنسانس و انقلاب صنعتی، از اهمیت جدی در جوامع بشری برخوردار شده است؛ اما در افغانستان، مشارکت سیاسی همانند سایر مفاهیم مدرن، از قدمت چندانی برخوردار نیست؛ اگرچند به صورت یک فرضیه همزاد با ظهور جنبش مشروطیت و نظام سیاسی مشروطه در این کشور مطرح بوده است. در اینکه مشارکت سیاسی چیست، عوامل مؤثر بر آن چیست، میکانیزم‌های آن کدام است، نقش ساختار و کارگزار در این فرایند چگونه است، مباحث جدی‌ای میان اندیشمندان صورت گرفته است؛ اما در افغانستان، با در نظر داشت نبودن این پدیده، از اهمیت و ضرورت جدی برخوردار می‌باشد. در این میان، یکی از مباحث جدی و اساسی در این کشور، تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر فرایند مشارکت سیاسی است. بنابراین، سوال مهم این است که فرهنگ سیاسی نخبگان چه تأثیری روی مشارکت سیاسی در افغانستان دوره حکومت وحدت ملی داشته است؟

به نظر می‌رسد عوامل متعددی بر فرایند مشارکت سیاسی در دوره‌ی حکومت وحدت ملی مؤثر بوده؛ اما در این میان، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی، بیش از همه‌ی عوامل روی مشارکت سیاسی تأثیرات منفی داشته است.

طرح این بحث در شرایط کنونی از اهمیت جدی علمی و عملی برخوردار است؛ زیرا از یک طرف با توجه به وضعیت فرهنگی در افغانستان و نبود فرهنگ تحقیق و پژوهش در این کشور، بررسی نقش فرهنگ سیاسی نخبگان بر مشارکت سیاسی، می‌تواند بخشی از نیازهای علمی جامعه‌ی اکادمیک را مرتفع سازد و از جانب دیگر، شناسایی موانع و چالش‌های مشارکت سیاسی به عنوان مهم‌ترین میکانیزم مدیریت قدرت، می‌تواند در ارزیابی راه‌حل‌های مفید و سودمند نیز عملی باشد؛ بنابراین، تحقیق حاضر با در نظر داشت پشت سرگذراندن انتخابات پارلمانی و نزدیک‌بودن انتخابات ریاست جمهوری، از اهمیت و ضرورت جدی برخوردار است.

اگرچند تحقیقات و نوشته های سودمندی در قالب کتاب و مقاله توسط نویسندگان و اساتید برجسته‌ی کشور در این زمینه صورت گرفته است؛¹ (رک: سجادی؛ 1394، ص44؛ سجادی، 1395) اما جایگاه بررسی نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در فرایند مشارکت سیاسی، در محیط علمی و اکادمیک خالی است؛ بنابراین، سیاهه‌ی حاضر، می تواند از این جهت تحقیق جدیدی در این عرصه باشد. برای رسیدن به این هدف و به منظور بررسی همه جانبه‌ی موضوع، ابتدا مفاهیم کلیدی تعریف، سپس مباحث نظری در زمینه ارایه می شود. به دنبال آن، با در نظر داشت مباحث نظری و مفهومی، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در مشارکت سیاسی افغانستان دوره‌ی حکومت وحدت ملی تحلیل خواهد شد.

1. مفهوم‌شناسی

در این بخش، مفهوم نخبگان سیاسی، فرهنگ سیاسی، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی، مشارکت سیاسی و بحران مشارکت سیاسی مورد واکاوی و بازتعریف قرار خواهد گرفت.

1-1. نخبگان سیاسی

«نخبه»، واژه‌ای عربی است و در زبان لاتین معادل آن الیت (Elite) که است کلمه‌ی لاتینی الیگره (Eligere) به معنای برگزیده گرفته شده است. در زبان فارسی، برگزیدگان، زبندگان و سرآمدان و تراز اول، مترادف نخبه است. علی اکبر دهخدا در تعریف نخبه می نویسد: «نخبه، برگزیده از هر چیزی، انتخاب‌شده، مختیار، بهتر، هر چیز خوب و برگزیده، زبده، گزیده و گزین است.»² (دهخدا، 1377، ج14، ص2376) واژه‌ی «نخبه» به گونه‌ای گسترده از نظر اجتماعی برای اشاره به گروهی برتر از نظر توانایی یا امتیاز به کار می رود. (راش، 1391، ص65) «رجل سیاسی» یا «نخبه‌ی سیاسی»، «فردی است که در موضوعات حکومتی و امور سیاسی سهم قابل توجهی دارد. نخبگان سیاسی، صاحبان قدرت سیاسی هستند که در هرم قدرت حضور داشته و یا تأثیرگذار هستند. به تعبیر دیگر، نخبگان سیاسی همان «نخبگان قدرت» هستند که به منابع و ابزارهای بسیاری دسترسی داشته و یا توان تصمیم گیری بالایی دارند.»³ (جلالی و صدیق سروستانی، 1390، ص134) نخبه سیاسی، «فنون و تکنیک ها و اقتضانات حوزه‌ی سیاست را می شناسد و آن به مثابه‌ی یک «علم» یا «هنر» یا «مهارت» در استفاده از قدرت یا امکانات به کار می بندد. نخبه سیاسی در دنیای سیاست حضور و فعالیت دارد و در مناسبات قدرت ایفای نقش می کند.»⁴ (انصاری؛ برزگر، 1393، ص123) بنابراین، منظور از نخبگان سیاسی، گروهی از افرادی است که قدرت سیاسی را در اختیار دارند و با استفاده از امکانات و منابع عمومی، به کنترل و مدیریت گروه توده اقدام و مبادرت می ورزند.

1-2. فرهنگ سیاسی

در یک تعریف ابتدایی، فرهنگ سیاسی عبارت از جهت‌گیری های است که مردم نسبت به نهادها، سنت ها و هنجارهای سیاسی خود اتخاذ می کنند، است. بر این اساس، چنین جهت گیری هایی محصول شناخت، احساس و ارزش‌یابی آن ها است.

فرهنگ سیاسی همانند سایر مفاهیم در علوم اجتماعی و سیاسی، یک مفهوم سیال و چندپهلوی است که تعریف واحدی از آن وجود ندارد؛ بنابراین، با تعاریف متعددی از فرهنگ سیاسی مواجه می باشیم. به اعتقاد برخی از اندیشمندان، فرهنگ سیاسی می توان «به صورت الگویی از اعتقادات، ارزش ها، انتظارات و از همه مهمتر، نگرش هایی تصور کرد که مردم نسبت به اقتدار، جامعه و سیاست خود دارند. بر این اساس فرهنگ سیاسی منعکس‌کننده‌ی شیوه هایی است که مردم پیرامون سیاست احساس نموده و می اندیشند

1. سجادی، عبدالقیوم (1394). مشارکت سیاسی در افغانستان؛ موانع و راهکارها. فصلنامه علمی تخصصی پویا، سال چهارم، شماره هفتم؛ سجادی، عبدالقیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان (1395). چ3. کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبین (ص).

2. دهخدا، علی اکبر (1377). لغت‌نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

3. جلالی، یاسر؛ صدیق سروستانی، رحمت الله (1390). نخبگان قدرت در شهر تهران؛ نقش تصمیم‌گیران در مسایل اجتماعی. دوفصلنامه‌ی پژوهش سیاست نظری، شماره 10.

4. انصاری، محمدمهدی؛ برزگر، ابراهیم (1393). الگوی پرورش و گزینش نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی «پژوهشنامه انقلاب اسلامی». سال چهارم: شماره‌ی 13.

و یا مجموعه‌ای از نگرش‌ها در مورد حکومت و روابط اجتماعی است که اکثریت جامعه در آن سهیم‌اند.⁵ (قوام، 1391، ص168)

بنابراین، «فرهنگ سیاسی عبارت از مجموعه باورها، گرایش‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها، معیارها و عقایدی است که در طول زمان در یک جامعه شکل می‌گیرد و تحت تأثیر وقایع، روندها و تجربیات تاریخی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود... فرهنگ سیاسی هم اهداف کلان جامعه را دربرمی‌گیرد و هم اسباب و سازوکارهای به کارگرفته شده برای نیل به آن‌ها را.»⁶ (صالحی امیری، 1391، ص54)

1-3. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی

منظور از فرهنگ سیاسی نخبگان «مجموع ویژگی‌های عقیدتی و رفتاری و اخلاقی آن‌ها نسبت به مسایل مختلف حکومت و سیاست است که جنبه‌ی اکتسابی دارند. بنابراین، کنش سیاسی نخبگان و از جمله موضع آن‌ها نسبت به توسعه سیاسی [و مشارکت سیاسی]، متوقف و منوط به نوع فرهنگ سیاسی آن‌ها است. به طور کلی می‌توان دو نوع آرمانی از فرهنگ سیاسی ارایه داد: 1) فرهنگ سیاسی تابعیتی؛ 2) فرهنگ سیاسی مشارکتی.»⁷ (عابدی اردکانی، 1393، ص144)

از نظر آلموند هر فرهنگ سیاسی سه جزء دارد: 1) جهت‌گیری شناختی، مربوط به دانسته‌ها و باورهای افراد از نظام سیاسی و شناخت از مقررات، نقش‌ها، نهادها و داده‌ها؛ 2) جهت‌گیری عاطفی که به احساس افراد نسبت به نظام سیاسی، مقررات، نقش‌ها و داده‌های نظام ارتباط می‌یابد؛ 3) جهت‌گیری‌های مبتنی بر ارزشیابی که شامل قضاوت‌هایی نسبت به هدف‌های سیاسی می‌شود. بر اساس چنین معیارهایی است که وی سه گونه اصلی از فرهنگ سیاسی را پیشنهاد می‌کند.

1) فرهنگ سیاسی محدود: در این نوع فرهنگ سیاسی، افراد آگاهی چندانی از نظام سیاسی و ساختار آن ندارند و در واقع توانایی مقایسه‌تغییراتی که نظام سیاسی آغاز کرده وجود ندارد؛

2) فرهنگ سیاسی تبعی: شهروندان از نقش‌های گوناگون حکومت مانند مالیات‌گیری و قانونگذاری آگاه هستند؛ اما هیچ آگاهی در مورد راه‌های نفوذ بر نظام سیاسی ندارند. در این فرهنگ سیاسی افراد زیربناهای جامعه را نمی‌شناسند و تصویری از خواسته‌های خود ندارند. این افراد برای حل دشواری‌ها به رییس محلی یا رییس خانواده مراجعه می‌کنند؛

3) فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این فرهنگ که بیشتر در جوامع پیشرفته قابل مشاهده است؛ مردم به طور آگاهانه در زندگی سیاسی مشارکت می‌کنند، مشارکت‌کنندگان از ساختار و روند نظام سیاسی و هم‌چنین از خواسته‌های خود، آگاهی دارند، مشارکت‌کنندگان سیاسی ایستارهای خاصی نسبت به ساختارهای سیاسی مانند احزاب، گروه‌های ذی‌نفوذ و نقش آن‌ها دارند.⁸ (عالم، 1377، ص114-115)

1-4. مشارکت سیاسی

مفهوم مشارکت سیاسی، یکی از مفاهیم کلیدی در مباحث علوم سیاسی است و تعاریف متعددی از آن ارایه شده است. در یک تعریف، «مشارکت واقعی به معنای جریان نفوذ به طرف بالا است که دستور کار دولتی را تشکیل داده و خط‌مشی آن را معین می‌کند. این امر، معمولاً دارای نظم است.»⁹ (واینر؛ هانتینگتون، 1392، ص138) مشارکت سیاسی فرعی بر مفهوم برابری حقوقی و قانونی است؛ بدین معنا که مسأله‌ی مشارکت سیاسی زمانی مطرح می‌شود که حقوق شهروندان در یک کشور بر اساس قانون، برابر بوده و همگی از برابری حقوقی برخوردار باشند. هم‌چنین «مشارکت دادن مردم و مشارکت یافتن در امور اجتماعی فرع بر وجود آزادی» با معنای «اختیار» توأم است و اختیارداشتن نیز به معنای قدرت انجام کار و به تعبیر دیگر، به معنای

5. قوام، عبدالعلی (1391). سیاست‌شناسی مبانی علم سیاست. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت.

6. صالحی امیری، سیدرضا (1391). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات شمشاد.

7. عابدی اردکانی، محمد (1393). توسعه نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (1368-1384). پژوهشنامه علوم سیاسی: سال نهم، شماره 4.

8. عالم، عبدالرحمان (1377). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.

9. واینر، مایرون؛ هانتینگتون، ساموئیل، درک توسعه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی ناشر، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1392، ص138.

تصمیم‌گیرنده بودن و دخالت داشتن فرد در محدوده‌ی مورد اختیار خود می‌باشد.¹⁰ (محمدی‌فرد، 1378، ص 71) برخی از نویسندگان مشارکت سیاسی را به معنای «مداخله‌ی آگاهانه، برابری و آزادانه در سرنوشت سیاسی می‌دانند؛ به این معنا که مشارکت سیاسی زمانی تحقق پیدا می‌کند که هم در آن، عنصر آزادی باشد و هم عنصر آگاهی و هم عنصر اراده.»¹¹ (اصفهانی، 1377، ص 109)

به باور حسین بشیریه، مشارکت سیاسی عبارت است از «وجود رقابت و منازعه‌ی مسالمت‌آمیز بین بخش‌های گوناگون جامعه‌ی سیاسی برای به دست آوردن قدرت و اداره‌ی جامعه و تعریف مصالح عمومی. در چنین نظامی، میان حکومت و جامعه روابط اندام‌واری برقرار است و حکومت کم‌وبیش در مقابل خواسته‌های گوناگون گروه‌های اجتماعی متفاوت احساس مسؤولیت می‌کند و دست‌کم برخی از آن خواسته‌ها و منافع را در سیاست‌های خود منعکس می‌نماید.»¹² (بشیریه، 1386، ص 582) اما مایکل راش، مشارکت سیاسی را عبارت از درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی می‌داند و عدم درگیری را پایین‌ترین حد مشارکت و داشتن مقام رسمی سیاسی را بالاترین درجه‌ی از مشارکت سیاسی قلمداد می‌کند.¹³ (راش، 1391، ص 123) مشارکت سیاسی دارای جنبه‌ها و ابعاد متعددی است. جیرنت پری (1972) معتقد است که باید سه جنبه‌ی مشارکت سیاسی را در نظر گرفت و بررسی کرد: شیوه مشارکت، شدت آن و کیفیت آن. شیوه‌ی مشارکت ناظر به رسمی و غیر رسمی بودن آن است. شیوه‌ی مشارکت سیاسی بر اساس فرصت، میزان علاقه، منابع در دسترس فرد و نگرش‌های رایج نسبت به مشارکت در جامعه‌ی مربوطه و به‌ویژه اینکه آیا مشارکت تشویق می‌شود و یا خیر، فرق می‌کند.

منظور از شدت مشارکت سیاسی، سنجش تعداد افرادی است که در فعالیت‌های سیاسی معین شرکت می‌کنند و نیز تعداد دفعات آن‌ها است که باز هم ممکن است بر طبق فرصت‌ها و منابع فرق کند. کیفیت مشارکت، به میزان اثربخشی‌ای که در نتیجه‌ی مشارکت به دست می‌آید و سنجش تأثیر آن بر کسانی که قدرت را اعمال می‌کنند و بر سیاست‌گذاری مربوط می‌شود. و این نیز، طبق فرصت‌ها و منابع از یک کشور به کشور دیگر فرق دارد. (بشیریه، 1392، ص 124-129)

اما میلبراث* برای مشارکت سیاسی انواعی را قرار زیر مطرح می‌کند:

1) رأی دادن: رأی دادن، در طبقه‌بندی میلبراث، ابتدایی‌ترین سطح مشارکت سیاسی است. عمل رأی دادن، مستلزم اطلاعات و انگیزه‌های عمیقی نسبت به سایر فعالیت‌های سیاسی نیست. بسیار از اشخاصی که به لحاظ سیاسی فعال نیستند، ممکن است رأی بدهند و بر عکس، عده‌ای هم از فعالان سیاسی، ممکن است زحمت رأی دادن را به خود ندهند.¹⁴ (میلبراث، 1386، ص 28)

2) مشارکت در بحث‌های سیاسی: مشارکت در بحث‌های سیاسی، نشان‌گر علاقه‌مندی به فعالیت‌های سیاسی و داشتن نگرشی مشخص درباره‌ی نظام سیاسی است، که توقعات بحث‌کننده را از نظام سیاسی مشخص می‌نماید. میلبراث در کتاب «مشارکت سیاسی»، این نوع از مشارکت سیاسی را با عنوان «عامل ارتباطی» معرفی می‌کند. این مقوله شامل فقرات زیر است: کسب آگاهی درباره‌ی سیاست، فرستادن پیام‌های حمایتی به رهبران سیاسی در اقدامات خوب آن‌ها، ارسال پیام اعتراض‌آمیز به رهبران سیاسی هنگامی که وظایف محوله را به‌خوبی انجام نمی‌دهند، شرکت در بحث‌های سیاسی، اطلاع‌رسانی به سایر افراد اجتماع در باب سیاست، ارائه‌ی دیدگاه‌های خود به صاحب‌منصبان دولتی در باب امور سیاسی و مکاتبه با سردبیر روزنامه‌ها. هرکدام از این فعالیت‌ها مستلزم گفتگو بین شهروند و سایر اعضای اجتماع است. (میلبراث، 1386، ص 33)

10. محمدی‌فرد، مهدی، تبیین نظری الگوهای مشارکت اجتماعی و تأثیر آن بر امنیت ملی، مجله راهبرد، شماره سوم، 1378، ص 71.

11. اصفهانی، نصیر، تشکلهای سیاسی و مشارکت دانشجویی در دانشگاه‌ها، فصلنامه دانشگاه اسلامی، شماره ششم، 1377، ص 109.

12. بشیریه، حسین (1386). عقل در سیاست. چاپ سوم. تهران: نگاه معاصر.

13. راش، مایکل (1391). جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه‌ی منوچهر صبوری. چاپ یازدهم، تهران: سمت.

* Melbrase

14. میلبراث، لیستر (1386). مشارکت سیاسی. ترجمه سید رحیم ابوالحسنی، تهران: میزان.

3) مشارکت در اجتماعات عمومی، تظاهرات و...: شرکت در تظاهرات خیابانی، در صورت لزوم راهپیمایی و اعتراض برای وادار کردن صاحب منصبان دولتی برای اصلاح اشتباهات سیاسی، اعتراضات گسترده و عمومی در صورتی که حکومت اقدامی غیراخلاقی انجام دهد، شرکت در نشست‌های اعتراضی، شرکت در راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز، همراهی با گروه برای اعتراض به صاحب‌منصبان عمومی، اعتصاب‌های کاری، غذایی، اعتراض گروهی مبنی بر عدم پذیرش قوانین ناعادلانه و... از نمودهای این تظاهرات و اعتراضات عمومی است.

4) تشکیل و عضویت در احزاب و نهادهای سیاسی: حزب، یک سازمان سیاسی است که در آن «همفکران و طرفداران یک آرمان، داوطلبانه گرد هم می‌آیند و علی‌القاعده آگاه‌ترین عناصر یک طبقه یا اقشار اجتماعی متحد‌المنافع را گرد می‌آورد، بیانگر آن طبقه یا قشر بوده و آن را در مبارزات اجتماعی رهبری می‌نماید.»¹⁵ (علی‌بابایی، 1329، ص 257) گروه‌های اجتماعی، هرچند ماهیت سیاسی ندارند؛ اما به‌گونه‌ای در اجتماع نقش ایفا نموده و اهدافی را دنبال می‌کنند که بر سیاست و سازوکارهای سیاسی تأثیر می‌گذارد. از همین جهت است که میلبراث، یکی از سطوح مشارکت سیاسی را تشکیل و عضویت در سازمان‌های غیرسیاسی می‌داند.

5) داشتن مقام سیاسی: داشتن یک مقام سیاسی یا اداری، بالاترین نمود عینی مشارکت سیاسی در یک جامعه است؛ که «هر چه این مقام در مراتب بالاتری قرار داشته باشد، نمود بیشتری از مشارکت را به نمایش می‌گذارد. دارندگان قدرت سیاسی کسانی هستند که انواع مقامات رسمی را در نظام سیاسی دارند، از جمله صاحبان مقامات سیاسی و اعضای بروکراسی در سطوح مختلف. آن‌ها از آن جهت که به درجات متفاوت با اعمال قدرت سیاسی رسمی سروکار دارند، از مشارکت‌کنندگان سیاسی دیگر متفاوت هستند.» (راش، 1391، ص 125)

2-1-5. بحران مشارکت سیاسی

وقتی «نخبگان حاکم تقاضاها و یا رفتار افراد و گروه‌هایی را نامشروع و غیرقانونی تلقی نمایند که خواستار مشارکت در نظام سیاسی‌اند، تعارض روی می‌دهد، که مرحله‌ی اول این تعارض چالش است و ممکن است در مرحله‌ی بعد به بحران تبدیل شود؛ زیرا آنچه چالش و بحران مشارکت سیاسی را از دیگر چالش‌ها و بحران‌ها متمایز می‌کند، تقاضایی است که علاوه بر دارا بودن محتوایی خاص شامل حق تقسیم قدرت نیز می‌شود.

بحران مشارکت در شرایط ذیل تحقق می‌یابد:

1) ممکن است نخبگان حکومتی معتقد باشند که به تنهایی حق حکومت دارند و بر این اساس تقاضاهای مشارکت سیاسی دیگر گروه‌های اجتماعی و سیاسی را نامشروع پنداشته و رد کنند و یا ممکن است نخبگان احساس کنند که قدرت مخصوص طبقات و اقشار اجتماعی متمایزی است و یا نخبگان قسمت اعظم قدرت را در دست داشته و از دادن سهمی از قدرت سیاسی به گروه‌های اقلیت خواهان آن دریغ ورزند.

2) ممکن است گروه‌های خاصی ایجاد شوند و در نهادهایی تشکیل یابند که نخبگان حاکم این نهادها را غیرقانونی و نامشروع قلمداد می‌کنند؛

3) نخبگان حاکم به دلیل غیرقانونی و نامشروع بودن روش‌های بیان تقاضاهای مشارکت سیاسی، این تقاضاها را غیرقانونی و نامشروع قلمداد کنند، مانند انواع مختلف راهپیمایی‌ها و اعتصابات و...؛

4) غیرقانونی و نامشروع قلمدادکردن انواع تقاضاهای مشارکت‌کنندگان سیاسی نیز می‌تواند باعث تولید چالش و بحران مشارکت سیاسی شود.

5) چالش و بحران مشارکت سیاسی زمانی روی می‌دهد که گروه‌های خواهان مشارکت، به دنبال تقسیم قدرت با نخبگان موجود نباشند و در عوض بخواهند نخبگان موجود را تعویض کنند؛ به عبارت دیگر منکر حق حکومت نخبگان موجود شوند.¹⁶ (آب‌نیک، 1390، ص 116-117)

2-2. مبانی نظری: نظریه‌ی نخبگان

¹⁵ . علی بابایی، غلامرضا (1329). فرهنگ سیاسی آرش. تهران: بی‌نا.

¹⁶ . آبنیکی، حسن (1390). جهانی‌شدن و چالش مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. دوفصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»: شماره دهم، پاییز و زمستان.

یکی از عوامل موثر بر مشارکت سیاسی، نخبگان جامعه هستند. نخبگان در کلی مفهوم آن به گروهی از اشخاص گفته می‌شود که در هر جامعه ای مواضع رفیعی در اختیار یا در رشته ای خاص برتری دارند. محمود سریع القلم نخبگان به دو گروه کلی «نخبگان فکری» و «نخبگان ابزاری» تقسیم می‌کند. به نظر او، نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری تولیدکننده فکر، روش های بهینه، نظریه، آینده نگری و دوراندیشی و مشخص کننده روش های عقلایی تحقق اهداف محسوب می‌شوند. البته نخبه ابزاری می‌تواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از توانایی های فکری نیز برخوردار باشد. بنابراین، به نظر سریع القلم، نخبگان عبارت است از بزرگان، صاحبان فکر و شخصیت هایی که توانایی های وسیع فکری و سازماندهی را دارند. (سریع القلم، 1381، ص 61 و 66) ¹⁷

اما موضع نخبگان جامعه نسبت به توسعه و مشارکت سیاسی، متعدد و متنوع اند. برخی ممکن است با این فرایند موافق و برخی مخالفت نمایند. تنوع در مواضع نخبگان سیاسی نسبت به توسعه سیاسی و مشارکت سیاسی، باعث شده است که متفکران سیاسی در باره نظریه پردازی در مورد «نقش نخبگان سیاسی در فرایند توسعه و مشارکت سیاسی»، نظریه ها و دیدگاه های مختلفی ارائه کنند. در یک تقسیم بندی کلی، می‌توان آن را در سه دسته جای داد. عده ای از اندیشمندان سیاسی توسعه علمی را پیش شرط مشارکت سیاسی می‌دانند؛ زیرا به باور آنان، انگیزه‌ها و خوسته‌ها زمانی شکل گرفته و تبدیل به حرکت گسترده می‌شود که آحاد مردم به درجه‌ای قابل توجهی از علم و دانش دست یافته باشند. «رشد علمی مردم، آنان را در آگاه شدن از حقوق و تکالیف اجتماعی شان کمک می‌کند؛ به هر میزانی که مردم در عرصه علمی به موفقیت‌هایی دست یافته باشند، به همان میزان منافع و مضار خود را نیز بهتر می‌توانند تشخیص داده»¹⁸ (سجادی، 1382، ص 64) و اقدام به حضور در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نمایند. این گروه از دانشمندان بر این باورند که توسعه سیاسی به نخبگانی نیاز دارد که از توانایی فکری، علمی، تخصص و مهارت و سازماندهی بالایی برخوردار باشند. طبق این نظر، نخبگانی قادر به ایجاد و یا کنترل مشارکت سیاسی هستند که از تحصیلات عالی برخوردار هستند، در دانشگاه های معتبر و در رشته های علمی مناسب، از مهارت و تخصص های لازم بهره مند شده باشند و بر اساس همین مهارت ها و تخصص ها، حکومت داری و مدیریت جامعه را به عهده بگیرند. بنابراین، باید بهترین، کارآترین و متخصص‌ترین افراد وارد حوزه اجرایی کشور شوند. (سریع القلم، 1381، ص 65)

بر اساس دیدگاه دوم، لازمه دستیابی به توسعه و مشارکت سیاسی، انسجام درونی میان نخبگان؛ اعم از فکری و ابزاری، است. به عبارت دیگر، توسعه یافتگی و افزایش مشارکت سیاسی نتیجه استنباط های مشترک از مفاهیم کلیدی و اجماع نظر کلان فکری در میان نخبگان است. بنابراین، از یک سو باید میان سیاست، فرهنگ و اقتصاد انسجام وجود داشته باشد و از سوی دیگر، این انسجام دوام یابد. بر اساس این دیدگاه، اگر جمعی متشکل در کار نباشد، فعالیت جمعی به دست نمی‌آید. فرایند توسعه سیاسی و مشارکت سیاسی را باید هدایت کرد و بهترین افراد برای هدایت، نخبگان فکری و ابزاری هستند. در جوامع توسعه یافته، میان این دو نوع نخبه ائتلافی منطقی و عقلایی وجود دارد که نقش بسیار مهمی در توسعه آن‌ها داشت است. تا زمانی که میان نخبگان اتحاد و اجماع نظر روشی و کیفی وجود نداشته باشد، امکان توسعه فراهم نیست. (سریع القلم، 1381، ص 62) ویژگی های علمی و تخصصی و اجرایی نخبگان سیاسی به اندازه تفکر و اندیشه نخبگان فکری حایز اهمیت است و در فرایند توسعه یافتگی باید هر دوی آنها مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، میزان انسجام درونی نخبگان فکری و ابزاری، نقش اساسی در میزان توسعه یافتگی و مشارکت سیاسی جوامع دارد. به اساس اعتراف برخی از دانشمندان، شواهد نشان می‌دهد که «مشارکت و رقابت سیاسی بیشتر در کشور های شکل گرفته است که دارای تعارضات آشتی‌ناپذیر نبوده‌اند. برعکس؛ کشور های که با این تعارضات مواجه بوده‌اند، زمینه‌ی مشارکت کمتر و قدرت کم‌وبیش متمرکز بوده است.» (بشیریه، 1386، ص 592-595)

بر اساس دیدگاه سوم، توسعه و مشارکت سیاسی به نخبگان و مجریانی نیاز دارد که علاوه بر توانایی علمی و فکری و بهره مندی از تجارت و تخصص های لازم، از نظر شخصیت و اخلاق نیز با دیگران متفاوت

17. سریع القلم، محمود (1381). عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران. چاپ دوم. تهران: مرکز پژوهش های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

18. سجادی، عبدالقیوم (1382). روش‌های تعمیق بینش سیاسی. چاپ اول، قم: بوستان کتاب.

باشند. شخصیت، اخلاق و فرهنگ حاکم بر نخبگان، به مراتب مهمتر از افکار، تجارب و تخصص های آنان است. به عبارت دیگر، در فرایند دستیابی به توسعه سیاسی، علم، فکر، تجربه و تخصص نخبگان سیاسی گرچه شرط های لازم محسوب می شوند، اما کافی نیستند؛ زیرا برای مثال، می توان از علم و تخصص یک نخبه سیاسی استفاده کرد و آن ها را در روند توسعه به کار گرفت، اما در زمینه شخصیت و امور فرهنگی یا اخلاقی باید همه نخبگان شخصا متحول شوند. لازمی دستیابی به توسعه سیاسی و افزایش مشارکت سیاسی، تحول در فرهنگ و شخصیت نخبگان سیاسی است. ما در اینجا پیش و بیشتر از نیاز به علم و تخصص و تجربه، نیاز به وظیفه شناسی، مسؤلیت پذیری، انصاف، روحیه انتقادپذیری، ترجیح منافع ملی بر منافع شخصی یا جناحی و حسن نظر به دیگران داریم. (عابدی اردکانی، 1393، ص142) بر این اساس براساس دیدگاه سوم، میزان مشارکت سیاسی و توسعه یافتگی یک کشور ارتباط بسیار نزدیکی با نوع و ماهیت ایدئولوژیکی و نگرش یا فرهنگ؛ به ویژه فرهنگ سیاسی، نخبگان مسلط و حاکم بر آن کشور است. به باور اندیشمندان: «چندپارگی های اجتماعی مانع توسعه سیاسی است؛ اما ایدئولوژی سیاسی معطوف به رقابت و مشارکت می تواند از تاثیر زیان بار این چندپارگی ها بکاهد.» (بشیریه، 1382، ص595) اصولا مشارکت سیاسی « بدون رقابت سیاسی [مبتنی بر ایدئولوژی]، مشارکت دموکراتیک به شمار نمی رود.»¹⁹ (بشیریه، 1392، ص140)

بنابراین، کنش سیاسی نخبگان و از جمله موضع آن ها نسبت به مشارکت سیاسی، متوقف به نوع فرهنگ سیاسی آن ها است. مسلما اگر اکثریت مردم و یا گروه های حاکمه، مخالف رقابت سیاسی باشند؛ یعنی بدان عقیده نداشته باشند، استقرار نظام سیاسی رقابتی تقریبا ناممکن خواهد بود. با توجه به دو نوع فرهنگ سیاسی تابعیتی و مشارکت، فرهنگ سیاسی حاکم بر کشورهای جهان سوم فرهنگ سیاسی تابعیتی و سنتی است. از جانب دیگر، می توان فرهنگ سیاسی را به فرهنگ سیاسی «وفاق گرا» و فرهنگ سیاسی «منازعه گرا» طبقه بندی کرد. در اولی، شهروندان و نخبگان معمولا در مورد شیوه های مناسب تصمیم گیری و اینکه مسایل اصلی جامعه چیست و چگونه باید آن ها را حل کرد هم نظرند؛ در حالی که در فرهنگ سیاسی نوع دوم، آن ها از لحاظ نظراتی که در مورد مشروعیت نظام سیاسی و راه حل های مشکلات اصلی دارند، به شدت دچار چنددستگی هستند. (آلموند، پاول، مونت، 1376، ص77)²⁰

اگر به تاریخ سیاسی افغانستان مشاهده کنیم، متوجه خواهیم شد که فرهنگ سیاسی حاکم بر نخبگان سیاسی افغانستان، چه پیش از 2001 و چه پس از آن، عمدتا فرهنگ سیاسی از نوع تابعیتی و منازعه گرا بوده است. در واقع بسیاری از مشکلات تاریخی این کشور ریشه در فرهنگ ضدتوسعه و ضد مشارکت سران این کشور داشته و دارد، نه تخصص و تجربه و علم آنان. به رغم تحولات عمیقی که پس از حادثه یازدهم سپتامبر سال 2001 در افغانستان اتفاق افتاده، اما در حوزه فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی تغییرات چندانی رونما نشده است. اغلب سیاست، مشغله ای خصمانه تلقی شده و در آن بهترین راه حل مشکلات کشور، ادامه منازعات و عدم سازش به شمار رفته است. در این کشور، به رغم انزجار عمومی از منازعه، رهبران سیاسی تاکید دارند که باید از طریق منازعه، منازعه سیاسی را از بین برد. به عبارت دیگر، فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه افغانستان این است که بهترین راه حل منازعه، از میان بهمدریدن رقبا و مخالفان سیاسی است. قانون گریزی، غیرشفافیت، نبود فرهنگ پاسخگویی، اقتدارگرایی و شخص گرایی، نژادگرایی و قوم پرستی از ویژگی های اصلی فرهنگ سیاسی نخبگان این سرزمین است؛ (سجادی، 1395، ص259) فرهنگی که مانع اصلی و جدی بر سر مشارکت سیاسی و حضور گسترده تمام اقوام در تعاملات سیاسی است. در این فرهنگ، مرز خودی و بیگانه، بر مبنای مرزهای قبیله و قوم استوار است و خارج از قوم و قبیله، دیگران، بیگانه به شمار آمده و غیرقابل اعتمادند. «موجودیت فرهنگ سنتی و قبیله ای ریشه ای مشکلات اساسی در امر حکومت داری و مدیریت سیاسی است. با موجودیت این فرهنگ سیاسی، امکان رفتن به سوی دموکراسی ناممکن به نظر می رسد.» (سجادی، 1395، ص259)²¹

19. بشیریه، حسین (1392). درس های دموکراسی برای همه. چاپ چهارم. تهران: نگاه معاصر.

20. آلموند، گابریل؛ پاول، جونور، جی. بینگام؛ مونت، رابرت جی (1376). چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی. ترجمه علی رضا طیب. تهران: مرکز آموزشی مدیریت دولتی.

21. سجادی، عبدالقیوم (1395). جامعه شناسی سیاسی افغانستان. چاپ سوم. کابل: نشر دانشگاه خاتم النبیین (ص).

در این مقاله، تلاش شده است با استفاده از نظریه های دوم و سوم، نقش فرهنگ سیاسی «تابعیتی» و «منزعه‌گرا» در مشارکت سیاسی حکومت وحدت ملی آشکار شود.

3. تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر مشارکت سیاسی در افغانستان

منزعه، یکی از عناصر اصلی تاریخ سیاسی کشور ما را تشکیل می دهد. در این کشور، همواره کشمکش و منازعه وجود داشته است، به نحوی که می توان گفت، ریشه‌ی همه‌ی این منازعات در فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ما قرار دارد. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی افغانستان، فرهنگ سیاسی تابعیتی و منازعه‌گرا است؛ بنابراین، تأثیرات منفی روی سطوح مختلف مشارکت سیاسی در افغانستان گذاشته و بحران مشارکت سیاسی را عمیق تر کرده است.

3-1. فرهنگ سیاسی و مشارکت سیاسی در سطح تصمیم‌گیری

تصمیم‌گیری به فرایندی گفته می شود که طی آن، از میان راه های موجود، بهترین راه ممکن انتخاب و پیموده می شود. این فرایند، با توجه به حاکمیت فرهنگ سیاسی سنتی در افغانستان، با چالش های زیادی مواجه است. تصمیم‌گیرندگان اصلی نظام سیاسی، به آسانی توانایی انتخاب بهترین راه ممکن از میان راه های موجود را ندارند و نمی توانند همدیگر را قناعت دهند. این مسأله، یکی از تأثیرات منفی فرهنگ سیاسی سنتی نخبگان سیاسی در این کشور است. در ادامه به نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در بحران مشارکت در سطح تصمیم‌گیری اشاره می گردد.

الف) افزایش بحران در تصمیم‌گیری

بدون شک، مشکل اصلی افغانستان، عدم مشارکت اقوام مختلف در تصمیم‌گیری های کلان سیاسی است؛ امری که ریشه در تاریخ گذشته‌ی این کشور دارد. افغانستان کشوری است که از بدو تأسیس تاکنون، بحران مشارکت، از مشکلات اصلی آن بوده است. در این کشور، در واقع نظام سیاسی آئینه‌ای است که تمام اقوام خود را در آن ندیده، و انحصارگرایی قومی مانع آن شده است. پس از تنظیم مشارکت اقوام در جلسه بن آلمان، تا مدتی رویه همگرایی و دوری از چالش های قومی، اندکی فروکش کرد و در طول زمان حکومت موقت (۲۰۰۱) تنش‌های چندانی میان رهبران سیاسی پیش‌نیامد تا زمینه را برای رقابت نخبگان قومی فراهم سازد. (حسینی، ۱۳۹۷، ۲ جوزا)²² اگرچند کنفرانس بن و پس از آن، قانون اساسی کشور، هر نوع توزیع قدرت را به صورت عادلانه میان اقوام مختلف کشور مورد توجه و تأکید قرار داده است؛ اما در عمل، چیزی از مشارکت عادلانه‌ی اقوام در تصمیم‌گیری های بزرگ سیاسی مشاهده نمی شود. اگر چند در حکومت وحدت ملی، نهاد ریاست جمهوری و ریاست اجرائیه صاحبان اصلی قدرت به شمار می آیند، اما همه‌ی آن ها تصمیم‌گیرنده های اصلی سیاست افغانستان نیستند.

فردگرایی و حاکمیت اراده‌ی فرد به جای اراده‌ی جامعه، از ویژگی های بارز فرهنگ سیاسی افغانستان است. در این کشور، اراده‌ی فرد به جای اراده جمع نشسته و هیچ وقعی برای جمع، گذاشته نمی شود. با توجه به حاکمیت فرهنگ فردگرایی مفراط در این کشور، تمام تصمیم ها توسط شخص رییس جمهور گرفته می شود و برای اجرا به وزارت خانه ها حواله می گردد؛ امری که همواره با انتقادات شدید نخبگان سیاسی دیگر مواجه شده است. انحصارگرایی شخص رییس جمهور همواره در سخنان سیاستمداران افغانستان انعکاس یافته و از آن به عنوان عامل ناکامی دولت وحدت ملی یاد شده است. با باور برخی آگاهان «با وجود اینکه نام حکومت‌شان وحدت ملی است، اما تامین وحدت ملی در اولویت کارشان قرار ندارد... در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، رییس جمهور با تکت چهار نفره کاندید بود، با معاونیت اول جنرال دوستم، معاونیت دوم سرور دانش، و نماینده خاص در امور حکومت داری خوب (احمدضیا مسعود). جنرال دوستم... در آن وقت یک آدم خوب بود، حالا چرا خوب نیست؟ حالا هم همان جنرال دوستم است. حالا همان تکت با 50 درصد رسیده است. خودش مانده و

²² حسینی، سید آصف، نخبگان قومی و قومی سازی سیاست در افغانستان. روزنامه افغانستان ما. قابل دریافت در: <http://www.dailyafghanistan.com>، بازیابی: 1397/10/1.

آقای دانش. حالا اینکه به استاد دانش چقدر صلاحیت داده، ممکن گفتنش برای مخاطب خیلی مفید نباشد، اما دو عضو دیگر تکت حضور ندارد....»²³(داودزی، 1396، <https://etilaatroz.com/5543>) برداشت ها از ریاست جمهوری غنی این است که وی قدرت را بیشتر در خدمت یک تیم خاص، یک جریان خاص و یک قوم خاص مورد استعمال قرار می دهد... غنی برای تحکیم قدرت خود جزیره های قدرت ایجاد کرده است. اشخاص و مراجع تصمیم گیری را با فکر خاص و از یک قوم خاص برگزیده است. (صبح، بی تا، <https://www.haqiqat.org>) اختیارات بیش از حد سلام رحیمی به عنوان رییس دفتر رییس جمهور، اکلیل حکیمی وزیر پیشین مالیه، محمدحنیف اتمر، مشاور پیشین شورای امنیت و حمدالله محب رییس فعلی شورای امنیت و سفير سابق در امریکا، نشان از انحصارگرایی مفرط تیم رییس جمهور دارد. جنرال دوستم، معاون دوم مملکت و فرد شماره دوم این کشور، همواره از انحصارگرایی رییس جمهور غنی انتقاد کرده است. او که در دوران انتخابات ریاست جمهوری، از حامیان اصلی غنی به شمار می رفت، پس از به قدرت رسیدن از بی صلاحیت بودنش زبان به شکوه باز کرد و گفت: رییس جمهور غنی تمام صلاحیت ها را در کنترل خود گرفته و حتی مقام های پایین رتبه‌ی محلی را نیز شخصا تعیین می کند.

²⁴(<https://etilaatroz.com/63415>) پیش از جنرال دوستم، عبدالله عبدالله رییس اجرایی حکومت و احمدضیا مسعود نماینده ویژه رییس حکومت در امور اصلاحات و حکومت داری خوب نیز مواضع شبیه جنرال دوستم را اتخاذ کردند. آنان نیز همان اتهام‌هایی را بر رییس حکومت وحدت ملی و اطرافیان مورد اعتمادش وارد کردند که جنرال دوستم نیز چنین اظهارتی نسبت به حلقه ارگ داشت. انحصار قدرت و نادیده گرفتن نقش و سهم دیگر متحدان و موافقین از مهم‌ترین و جدی‌ترین نقد بر رییس جمهور غنی و مشاوران نزدیک‌اش است که نه تنها آگاهان امور سیاسی و منتقدان حکومت، که نزدیکترین همکاران آقای غنی این مسأله را چالش اصلی در برابر حکومت‌داری و بن‌بست سیاسی درون‌حکومتی عنوان می‌کنند که در چهار سال گذشته گره کور وحدت ملی را کورتر ساخته است. در واقع «هسته اصلی» تیم تحول و تداوم به رهبری محمد اشرف غنی، مرکب از سیاسیون تکنوکرات و سیاست‌آشنایی است که تجربه‌ی چهارساله ثابت ساخت که آنان، توان بهره‌گیری از فنون مختلف سیاسی برای دست یابی به اهداف مورد نظر خود را دارند. ارگ‌نشینان که شامل یک حلقه‌ی مشخص با اهداف و برنامه‌های مشخص گردهم آمده‌اند، در محوطه‌ی کوچکی از تصمیم‌گیری، اهداف انعطاف‌ناپذیر و غالباً غیرقابل توضیحی را تعیین می‌کنند. (روستاپور، 1397)²⁵ سیاست‌های انحصارگرایانه آقای غنی نه تنها شامل حال تیم اصلاحات و هم‌گرایی به عنوان شریک قدرت گردید، بلکه به گذشت زمان مهره‌های نزدیک به اشرف غنی را از هم پاشاند که مهم‌ترین مثال آن، استعفای حنیف اتمر و اکلیل حکیمی است. دکتر اشرف غنی به جامعه‌ی متکثر افغانستان هیچ‌گونه وقعی نگذاشت و در حدی که برایش ممکن بود انحصار قدرت را در حلقه‌ی گروه تباری خود خلاصه کرد. مناسبات غنی با معاون نخستش برهم خورد و نقش سرور دانش در ترکیب تیم تحول و تداوم بیش‌تر سمبولیک پنداشته می‌شود. (قاضی خانی، 1397، 2 میزان)²⁶ بنابراین، فردگرایی افراطی رییس جمهور غنی، نخبگان سیاسی سایر اقوام را به انزوا کشانیده و تأثیرات جدی روی مشارکت سیاسی در افغانستان گذاشته است.

ب) افزایش بی‌اعتمادی سیاسی

به نظر کارشناسان، «معضل جامعه‌ی افغانی و بحران فراگیر امروزی بیشتر در ساخت اجتماعی افغانستان و فرهنگ سیاسی حاکم ریشه دارد... بسیاری از بحران‌های سیاسی و اجتماعی در یک جامعه، ریشه در فرهنگ سیاسی دارد و با اصلاح فرهنگ سیاسی قابل رفع‌اند... فرهنگ سیاسی به مثابه‌ی روح یا موتور

²³. روزنامه اطلاعات روز، 12 جدی 1396، در گفتگو با عمر داودزی، قابل دریافت در: <https://etilaatroz.com/55432>، بازیابی: 1397/10/3.

²⁴. روزنامه اطلاعات روز، 31 سرطان 1397، قابل دریافت در: <https://etilaatroz.com/63415>، بازیابی: 1397/10/3.

²⁵. روستاپور، جاوید(1397، 30سرطان). ارگ با آوردن جنرال دوستم در صدد خاموش‌کردن صدای عدالت خواهی میلیون ها شهروند است. روزنامه آرمان ملی. قابل دریافت در: <http://www.armanemili.com/posts/12376>، بازیابی: 1397/10/3.

²⁶. قاضی خانی، حکمت (1397، 2 میزان). چرا داکتر عبدالله؟. روزنامه 8صبح. قابل دریافت در: <https://8am.af>، بازیابی: 1397/10/3.

محرک سیاست، سمت‌وسوی جهت‌گیری‌ها و کنش‌های سیاسی افراد جامعه و بازی‌گران عرصه‌ی سیاست را تعیین می‌بخشد و بر جهت‌گیری‌های نظام سیاسی تأثیر انکارناپذیری دارد. فرهنگ سیاسی، با تحمیل الگوها و عرصه‌ی ارزش‌ها، ذهنیت‌ها، ایستارها و هنجارها، کنش‌های افراد را به عنوان بازیگران سیاسی نسبت به مواجهه با معضلات اجتماعی، منازعات گروهی، طبقاتی و... به شدت تحت تأثیر قرار داده و یکی از مهم‌ترین عوامل شکل دهنده‌ی رفتار و کنش‌های سیاسی افراد یک جامعه به شمار می‌رود.» (شفق خواتی، 1394)

بی‌اعتمادی به دیگران، از ویژگی‌های بارز فرهنگ سیاسی نخبگان افغانستان است. این امر باعث می‌شود که همواره نخبگان اقوام ساکن در کشور مورد سوءاستفاده‌های سیاسی قرار گیرند و تنها در دوران انتخابات از آنان به عنوان «بانک رأی» بهره‌جسته و سپس به عنوان افراد غیر مطرح شوند.

تجربه‌ی چهارساله‌ی حکومت وحدت ملی نشان داد که منطق سیاست‌ورزی در ارگ چنین است که از مدرن‌ترین روش‌ها تا قدیمی‌ترین و بدوی‌ترین آن، برای تحکیم جایگاه تیم سیاسی برسر قدرت بهره گرفته شود. همین منطق بود که جنرال دوستم را با تمام نامتجانسی‌هایش در کنار اشرف غنی قرار داد و همچنان همین منطق بود که در یک مقطع زمانی دیگر، جنرال دوستم را از مدافع سرسخت سیاست‌های ارگ، به یک فرد عادی و حتا مزاحم و منتقد سرسخت سیاست‌های غنی، مبدل ساخت و در نهایت او از کشور تبعید می‌شود.

در افغانستان متأسفانه حکومت‌های توتالیتر و خودکامه و استبداد سیاسی، منازعات قومی، سه دهه جنگ و رویارویی بسیاری از کارگزاران امروزی در جبهات جنگ با یکدیگر و فضای سیاسی ملتهب و منازعات پر دامنه، اعتماد را از فرهنگ سیاسی کشور برداشته و فضای بی‌اعتمادی شدیدی را حاکم ساخته است. در نظام کنونی نیز علاوه بر عوامل نامبرده، ناکارآمدی دولت و عدم توفیق در مبارزه با فساد اداری، زمینه‌ی بی‌اعتمادی میان دولت و مردم، میان دولت و احزاب، میان مردم و احزاب و شخصیت‌ها را افزایش داده است. جو بی‌اعتمادی در سراسر جامعه، سبب اعتماد به شایعات و ایجاد جو شایعه‌پراکنی گردیده است. یکی از پیامدهای بی‌اعتمادی، برچسب زدن به افراد و رقیبان سیاسی و استفاده از اتهام به عنوان یک حربه‌ی سیاسی است. اتهام به جاسوس بیگانه بودن، اتهام به فساد و بسیاری دیگر از اتهامات، گاه بدون اساس و شواهد کافی که حتی ممکن است خود اتهام‌زننده هم به وارد بودن آن اتهام اعتقاد نداشته باشد، به منظور استفاده‌ی سیاسی و خارج ساختن رقیب از دور رقابت، به یک فرهنگ تبدیل شده است. (شفق خواتی، 1394)

ج) افزایش اختلافات و تشکیل اپوزیسیون‌های درون حکومتی

اختلاف فکری، عامل توسعه و از ویژگی‌های جامعه مدرن است؛ اما اختلافات شخصی و تباری، از شاخصه‌های جوامع بدوی و از عوامل توسعه نیافتگی کشورها است. در تاریخ افغانستان نوین (1747 به بعد) فرهنگ گفتگوی مسالمت‌آمیز وجود نداشته است. به جای تعامل و گفتگو و حل و فصل مسالمت‌آمیز مسائل از طریق مذاکره، همواره تنازع و تقابل حاکم بوده است. عدم تساهل و سعه‌ی صدر در مقابل آراء و عقاید مخالف و متفاوت، سیاه و سفید دیدن و مرز تکفیر درست کردن توسط گرایش‌ها و احزاب ایدئولوژیک، از خصایص اصلی فرهنگ سیاسی امروز ماست. (شفق خواتی، 1394) اگرچه از سال 2001 به بعد، فرهنگ منطق و مذاکره، جای اسلحه و مقابله را گرفته است، اما در دوران حکومت وحدت ملی، این چالش افزایش یافته است؛ امری که تنش‌ها میان رهبران سیاسی را افزایش داده و حتی شریکان قدرت تیم حاکم را در صف اپوزیسیون قرار داده است. با توجه به حاکمیت فردگرایی مفرط، سیاست در افغانستان از یک کالای عمومی به عنوان ملک شخصی تبدیل شده و وارد شدن در آن، به معنای داخل شدن در حریم خصوصی تیم حاکم قلمداد می‌گردد.

«برخلاف کشور‌های توسعه یافته، نوع نگاه نخبگان ما به سیاست، نگاه شخصی و فردگرایانه بوده و منافع ملی کشور در چارچوب همین نگاه بازخوانی و تعریف می‌شود. (سجادی، 1397، ص 60)²⁷ از این جهت، تصمیم‌ها و اقدامات رهبران درجه‌یک کشور، خود تعریف‌کننده منافع ملی بوده و در جایگاه منافع جمعی قرار می‌گیرد. این مسأله باعث شده است تا سیاست مداران کشور اقدام به تشکیل جبهات منتقد دولت نمایند.

در دنیای مدرن، بین مفاهیمی چون جنگ، و سیاست و رقابت، مرز وجود دارد. اما در افغانستان سیاست گویا با جنگ پیوند خورده است. سیاست ادامه‌ی جنگ و فراتر از جنگ نیست، بلکه سیاست ما هم جنگ و نزاع است و بدون نزاع، سیاست معنا نمی‌یابد. اولین شیوه‌های سیاست ورزی مبتنی بر «زورآزمایی» بوده است: هر

27. سجادی، عبدالقیوم (1397). سیاست خارجی افغانستان. کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبیین(ص).

که زورش بیشتر بود، سیاستش هم حاکم می‌شد، زمانی هم که زور حاکم روی به نقصان و کاستی می‌گذارد، زورمندی دیگر و سیاستی دیگر حاکم می‌شد. هنجارهای حاکم بر این شیوه‌ی سیاست‌ورزی، خونریزی، خشونت، و پرخاش‌گری زیاد است، و می‌توان بر این شیوه‌های سیاست‌ورزی «ستیزه» و «کشمکش» نام نهاد. این شیوه‌ی سیاست‌ورزی آثار زیادی بر زندگی مردم عادی و فارغ از سیاست داشته است، و با ایجاد ناامنی و درگیری‌های خونین، در خیلی از موارد، دودش به چشم مردمان بی‌دفاع رفته است. در دنیای جدید، مبتنی بر نگاه آسیب‌شناسانه و خردورزی در صحنه‌ی سیاست، کوشیده شده است با قاعده‌مندی «امر سیاست‌ورزی» از دامنه‌ی آثار مخرب آن و تأثیرات سوء آن بر جامعه و عرصه‌های دیگر، از جمله اقتصاد، فرهنگ و... کاسته و تا جایی که ممکن است، از آن جلوگیری شود. قاعده‌مندی سیاست‌ورزی در چارچوب «رقابت سیاسی» و قانون‌گرایی مهم‌ترین دستاورد سیاسی عصر جدید است. (خواتی، 1394)

اختلافات گسترده میان رهبران سیاسی، خود به عنوان یک تهدید امنیتی امروزه مطرح می‌باشد. اختلافات میان جبهه‌های مختلف اپوزیسیون و دولت از یک طرف، و اختلافات و تنش‌های موجود میان رهبران و مدیران ارشد درون حکومتی از سوی دیگر، بحران عدم انسجام سیاسی را افزایش داده و خطرات سقوط حکومت فعلی را چندبرابر نموده است.

واژه‌ی انسجام سیاسی، ناظر به نبود شکاف غیرقابل جبران در میان نیروهای سیاسی است. انسجام سیاسی، یکی از مسایل اساسی در روند حکومت‌داری است. آلکسی دوتوکویل می‌گوید: «در میان قوانینی که بر جوامع انسانی حاکم‌اند، یک قانون است که از همه‌ی قانون‌های دیگر دقیق‌تر و روشن‌تر است. برای آن که انسان‌ها متمدن شوند و همچنان متمدن باقی بمانند، باید که هنر به هم‌پیوستن انسان‌ها نیز به همان اندازه‌ی افزایش سطح برابری آن‌ها رشد و بهبود یابد. ناستواری سیاسی در بسیاری از کشورها ناشی از ناکامی در این شرط مایه می‌گیرد که «برابری در اشتراک سیاسی، بسیار سریع‌تر از هنر» به هم‌پیوستن "رشد می‌کند.» (هانتینگتون، 1392: 11) در صورت نبود انسجام میان رهبران سیاسی، «اجتماع سیاسی از هم گسیخته است و نهادهای سیاسی، قدرت چندانی ندارند و از اُبَهِت و جان‌سختی بی‌بهره‌اند و در بسیاری از موارد، در واقع حکومت‌های‌شان نمی‌توانند حکومت کنند.» (هانتینگتون، 1392: 7) پیدایش شکاف و اختلاف هم در درون گروه‌های سیاسی حاکم و هم بین آن‌ها و طبقه‌ی اقتصادی مسلط، معمولاً یکی از زمینه‌های بحران‌زا و عوامل اصلی در فروپاشی رژیم‌های غیردموکراتیک است. اما جوامعی که به لحاظ سیاسی دارای انسجام است، دارای حکومت مقتدر بوده و زمینه‌های بروز بحران در آن‌ها کم و مسیر توسعه و پیشرفت در آن‌ها هموار است. بنابراین، انسجام سیاسی عبارت است از «روابط مستحکم و احساس مسئولیت متقابل و پیوند بین اعضاء [یک جامعه] که از طریق توافق برسر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی و درونی کردن آن‌ها به دست می‌آید و حاصل آن، نیز نظم اجتماعی است.» (یونسی، 1386: 31)

به رغم اهمیت انسجام سیاسی در امر حکومت‌داری، دولت و وحدت ملی متأسفانه به عنوان یکی از بزرگ‌ترین حکومت‌های شکننده و ورشکسته در این عرصه شناخته می‌شود و فاقد انسجام لازم است. کشورهای ورشکسته، «کشورهای پُر تنش، دارای کشمکش و ناسازگاری عمیق، خطرناک، و صحنه‌ی مبارزه و نبرد جدی بین فرقه‌ها و گروه‌های جنگ‌طلب هستند. در اکثر کشورهای ورشکسته، نیروهای نظامی دولتی با شورشیان مسلحی که توسط یک یا چند رقیب هدایت می‌شوند، درگیر جنگ هستند. اولیای امور در کشورهای ورشکسته گاهی هم‌زمان با دو یا تعداد بیشتری از شورش و طغیان، تنوعی از ناآرامی و آشوب‌های مردمی، طیف متفاوتی از نارضایتی عمومی، و میزان فزاینده‌ای از اختلاف عقیده در دولت و احزاب و گروه‌های داخل حکومت روبرو هستند.» (لنون، 1389: 122)

ناهماهنگی و اختلاف میان رهبران سیاسی درون و برون‌حکومتی، تهدیدهای امنیتی را به شرح زیر متوجه حکومت و وحدت ملی کرده است:

1) ناهماهنگی در تعریف منافع و تهدیدات ملی: در شرایط کنونی، به رغم اهمیت انسجام سیاسی میان رهبران افغانستان، اما این شکاف روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود. شکاف و اختلاف میان قوه مقننه و اجرائیه از یک سو، اختلافات جدی میان رهبران حکومت (قوه مجریه) و رهبران اپوزیسیون سیاسی از جانب دیگر، تنش‌ها و اختلافات موجود میان هیأت رهبری حکومت از جانب سوم، این کشور را با بحران عدم انسجام مواجه کرده و این امر، تهدیدات امنیتی افغانستان را افزایش داده است. در این کشور، از یک طرف میان تیم تحول و تداوم به

رهبری دکتر اشرف غنی و تیم اصلاحات و هم‌گرایی به رهبری دکتر عبدالله عبدالله، اختلافات جدی وجود دارد. از جانب دیگر، اختلافات جدی میان اعضای هر کدام این تیم‌ها نیز مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، تنش‌های موجود میان رییس جمهور و معاون اول، باعث شده تبعید طولانی‌مدت معاونت اول ریاست جمهوری شد؛ امری که در شرایط کنونی کشور، بسیار خطرناک و آسیب‌رسان است. از جانب دیگر، در حالی که دکتر عبدالله عبدالله و انجنیر محمدخان در درون نظام فعالیت دارند، محمد محقق به همراه عبدالرشید دستم، معاون اول رییس جمهور و عطا محمد نور و برخی از نمایندگان ملت، جبهه‌ی «نجات ملی افغانستان» را تشکیل داده و به عنوان منتقدین درونی نظام سیاسی عمل می‌کنند. این امر، شکاف‌های موجود میان رهبران را پیچیده‌تر و خطرناک‌تر نموده و امنیت ملی کشور را آسیب پذیرتر کرده است. این امر، نه تنها تهدیدات امنیت ملی را افزایش می‌دهد، بلکه فرصت‌های ملی را نیز به تهدید مبدل می‌سازد.

2) از بین رفتن فرصت‌های ملی و تبدیل شدن آن‌ها به تهدید: امروزه، رییس جمهور غنی و رییس اجرایی، عبدالله عبدالله، هر دو مسیرهای جداگانه‌ای را برای اداره‌ی مملکت در پیش گرفته اند و بین آن‌ها اختلاف وجود دارد. (شفیعی، 1395: 118) اختلافات موجود میان رهبران سیاسی مطرح در کشور، بسیاری از فرصت‌ها را به تهدید تبدیل کرده و سرمایه‌های عظیم انسانی و مادی این کشور را به سمت نابودی سوق داده است. به عنوان مثال، پروژه‌ی «توتاپ» و توزیع تذکره‌ی الکترونیکی، از مهم‌ترین فرصت‌های ملی است، که متأسفانه، این فرصت‌ها خود به تهدید و نقطه‌ی جدایی و اختلاف تبدیل شده‌اند. پروژه‌ی «توتاپ»، یکی از بزرگترین پروژه‌های توسعه‌ای در کشور است. این پروژه که براساس ماسترپلان بیست‌ساله‌ی انرژی برق، توسط کمپنی فیشنر آلمانی تهیه و به مساعدت بانک انکشاف آسیایی تطبیق می‌شود، قرار است برق ترکمنستان را از طریق ازبکستان، تاجکستان و با عبور از کشور، به پاکستان انتقال دهد.

این پروژه علاوه بر اینکه افغانستان را به شاهراه ترانزیت خطوط انرژی برق در منطقه تبدیل می‌کند، باشندگان محروم ولایت‌های بامیان، دایکندی، غور، غزنی و لوگر را نیز از نعمت برق مستفید نموده و خانه‌های تاریک این شهروندان را روشن خواهد کرد. اما بر اثر ایجاد اختلاف میان دولت و مدعیان حمایت از «عدالت» و «برابری!» در کشور، این پروژه ملی به تهدید جدی تبدیل شد و جان بسیاری از شخصیت‌های فکری و تحصیل‌کردگان و شهروندان این کشور را گرفت و بسیاری از خانواده‌های این سرزمین را داغدار کرد. در حالی که می‌توانست این پروژه، نقطه‌ی وصل شهروندان و دولت باشد، به نقطه‌ی فصل و اختلاف تبدیل شد و علاوه بر بحران‌های دیگر، شکاف میان شهروندان و دولت را افزایش داد و انسجام اجتماعی و سیاسی کشور را آسیب رساند.

به دنبال آن، توزیع تذکره‌ی الکترونیکی، به عنوان یکی از فرصت‌های دیگری بود که متأسفانه بر اثر اختلافات شدید میان رهبران افغانستان به یک تهدید بزرگ تبدیل شده است. اختلاف جدی میان رهبران سیاسی درون قوه مجریه از یک طرف و نمایندگان ملت در پارلمان و قوه مجریه از جانب دیگر، بر سر ذکر واژه‌ی «افغان» در شناس‌نامه، این فرصت ملی را به یک تهدید جدی مواجه کرد؛ تهدیدی که زمینه را برای بلندشدن ندای «تجزیه‌طلبی» و «خودمختاری» فراهم کرده است. در حالی که رییس جمهور و تیم آن از درج واژه‌ی «افغان» در شناس‌نامه‌ها حمایت می‌کنند، ریاست اجرایی دولت جمهوری اسلامی افغانستان و تیم آن، با درج این واژه مخالفت نموده و مانع عملی شدن این پروسه ملی شدند. این اختلافات، به حدی پیش رفت که باعث تعطیل شدن پروسه گردید.

صاحبان قدرت در افغانستان می‌خواهند از این طریق، استفاده‌های سیاسی نموده و راه را برای رسیدن به قدرت و پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری برای‌شان هموار نمایند. متأسفانه با توجه به شکاف عمیق اجتماعی میان مردم افغانستان، «قومیت» و دامن زدن به تعصبات قومی، تنها ابزاری است برای رسیدن به قله‌های بلند قدرت و سیاست در این کشور. از این جهت، رهبران سیاسی همواره تلاش می‌کنند از طریق شعله‌ورکردن آتش تفرقه‌ی قومی و نژادی، راه را برای رسیدن و باقی‌ماندن به قدرت هموار نمایند. اما توده‌ی ملت، تنها گروهی است که قربانی اصلی این سیاست‌های خبیث و مزورانه‌ی رهبران‌شان می‌شوند. این امر، فرصت‌های ملی را به تهدیدات ملی تبدیل نموده و جامعه را بیشتر به سمت ناهنجاری و ناامنی سوق می‌دهد. با توجه به حاکمیت فرهنگ سیاسی سنتی در افغانستان، منافع فردی به جای منافع جمعی نشسته و همواره، منافع فردی و نهایتاً منافع قومی و حزبی، جای منافع ملی را اشغال می‌کند. در حالی که انسجام سیاسی و اتحاد

ملی، تنها راه رسیدن به کاروان پیشرفت و عبور از بحران‌های موجود در کشور است، رهبران سیاسی افغانستان بدون در نظر داشت منافع ملی، از طریق افزایش و دامن زدن به تعصبات و اختلافات قومی، به دنبال منافع فردی و نهایتاً قومی‌اند و از این طریق بدون توجه به پیامدهای سیاست‌های تفرقه‌افکنانه‌شان، با درایت و اراده‌ی خودشان کشور را به سمت بحران می‌کشانند. دخالت برخی کشورهای بیرونی، مزید بر علت است. در واقع، اختلافات درون حکومتی میان رهبران سیاسی افغانستان، زمینه را برای دخالت خارجی‌ها فراهم نموده و این امر، اصل مشارکت عادلانه‌ی سیاسی در کشور را با تهدیدات جدی مواجه می‌نماید.

د) ضعف نهادهای دولتی

نهادهای و نهادهای از ویژگی‌های جوامع مدرن است، اما در جامعه چندقومی مثل افغانستان، این مهم نیز با چالش جدی مواجه است. یکی از چالش‌ها، حاکمیت فرهنگ فردگرایی به جای نهادگرایی است. سیاست در افغانستان، سیاست قومی است و جایگاه قومیت در سیاست امروز افغانستان پیچیده‌تر از گذشته است؛ چون تقسیم قدرت بر مبنای قومیت در عمل با آجندای نهادهای سازی یک نظام دموکراتیک به آسانی آشتی‌پذیر نیست. از سویی، رسیدن به سیاست دموکراتیک از مجرای سیاست قومی در کشوری که سابقه‌ی تاریخی نابرابری مبتنی بر قومیت دارد، قابل پیش‌بینی و تا حدی اجتناب‌ناپذیر است. از سوی دیگر اما، نفس سیاست قومی در افغانستان، نه تنها بر فردیت و استقلال رای که لازمه‌ی دموکراسی است، خط ابطال می‌کشد بلکه همچنان امکان شکل‌گیری نهادهای مستقل و قانون‌مدار را که لازمه‌ی جامعه دموکراتیک است، سلب می‌کند. خطر دیگر، قومی‌شدن مسایل حاد سیاسی مثلاً مساله‌ی دیورند و یا جنگ با طالبان است. نگرش قوم‌محور به این مسایل مانع شکل‌گیری یک دیدگاه مبتنی بر منافع ملی و عقلانیت سیاسی می‌شود که خود تصمیم‌گیری‌های مهم در مورد سرنوشت این سرزمین را دچار تعلیق درازمدت و ویرانگر و یا زمینه‌ی باج‌گیری گروه‌های مختلف می‌کند. برای رشد دموکراسی نوپای افغانستان، شکل‌گیری سیاست دموکراتیک موضوع‌محور و ملی ضروری است. سیاست از مجرای قومیت، رشد دموکراسی را عقیم ساخته و زمینه‌های باج‌گیری و حتی خشونت را بارور نگه می‌دارد. سیاست قومی آستانه‌ی تحمل مردم در برابر فساد و کم‌کاری‌های رهبران قومی را بالا برده و زمینه را برای حضور سیاست‌گذاران دموکرات تنگ می‌کند. در سیاست قومی، هر ناخوشایند قوم خود قابل توجیه و هر خوشایند قوم دیگر نامطلوب جلوه داده می‌شود. (اکبر، 1393)²⁸

2-3. فرهنگ سیاسی نخبگان و تأثیر آن بر مشارکت سیاسی در سطح مدیران اجرایی

قانون اساسی افغانستان، صلاحیت‌های زیادی برای شخص رییس جمهور داده است. با توجه به این مساله و با در نظر داشت حاکمیت نظام متمرکز اداری در کشور، نقش نخبگان سیاسی بلندرتبه در تعیین مدیران اجرایی بسیار برجسته و حایز اهمیت است. در این میان، نقش تیم حاکم در عزل و نصب افراد و مدیران اجرایی کشور، بدون در نظر داشت اصل تخصص و شایستگی، از پیامدهای منفی فرهنگ سیاسی سنتی نخبگان سیاسی است. با توجه به این مساله که مشارکت سیاسی از اوصاف و خصایص فرهنگ سیاسی مدرن است، فرهنگ سیاسی سنتی با اصل مشارکت سیاسی در تضاد قرار داد. فرهنگ مدرن، فرهنگ مردم سالار، نقدپذیر، عقلانی و خردگرا است. این اوصاف همگی هموارکننده راه مشارکت سیاسی است. در مقابل، «فرهنگ سیاسی سنتی، تقدیرگرا، اقتدارگرا و تقلیدگرا است و با مردم سالاری، نقدپذیری و خردگرایی نمی‌تواند سازگار باشد. بنابراین، به صورت منطقی در چوکات فرهنگ سیاسی سنتی، جایی برای مؤلفه‌های هموارکننده مشارکت سیاسی وجود ندارد. به بیان دیگر، فرهنگ سیاسی سنتی، فرهنگ مشارکت ستیز است و نه مشارکت‌گرا. در این فرهنگ، سیاست ملک شخصی است و نه متاع عمومی؛ از این رو، ورود افراد جامعه در سیاست، به معنای ورود به حریم شخصی سلطان و یا حاکم تلقی می‌گردد و به طور طبیعی افراد حق ندارند که در حریم خصوصی و شخصی دیگران، وارد شوند. (سجادی، 1394، ص43)²⁹

28. اکبر، شهرزاد (1393، 4 اسد). سیاست، قومیت و راه دشوار دموکراسی در افغانستان. روزنامه 8صبح. قابل دریافت در:

<https://8am.af>، بازیابی: 1397/10/1.

29. سجادی، عبدالقیوم (1394، بهار). مشارکت سیاسی در افغانستان؛ موانع و راهکارها. فصلنامه تخصصی پویا: سال چهارم، شماره هفتم.

با در نظر داشت این مسأله، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی افغانستان در کاهش مشارکت سیاسی در سطح مدیران اجرایی نیز قابل تحلیل است. در ادامه به بحران مشارکت سیاسی در سطح مدیران اجرایی بررسی می گردد.

(الف) سوق دادن اجباری به سمت تقاعد

یکی از ویژگی های فرهنگ سیاسی در افغانستان، عبور از قانون و برگشت به قواعد قبیله است. در اساس، قانون تا کنون هیچ بار ارزشی برای کارگزاران و افراد جامعه ندارد و به لحاظ ذهنی تا کنون خود را ملزم به رعایت قوانین نکرده ایم. قانون تنها بر صفحات کاغذ باقی مانده و متولیان قانون خود در صف مقدم قانون شکنی قرار دارند. موارد سطح کلان قانون شکنی، به اندازه های است که برشمردن شواهد و موارد آن، خود یک من کاغذ شود. این امر به خصوص ساختار ریاستی نظام سیاسی، زمینه ی عبور از قانون را در سطح کلان، بیشتر فراهم نموده است. نه به این معنا که قانون شکنی تک تک افراد به جهت ریاستی بودن نظام است، بدین معنا که ریاست قوه مجریه که فرد اول مملکت به شمار می رود، با استفاده از ساختار ریاستی نظام، می تواند به راحتی قانون را نادیده بگیرد (خواتی، 1395) و یا با توجه به جایگاه بلند قانونی که دارد، قانون را مطابق میل خویش تعدیل نماید. تعدیل قانون «امور ذاتی افسران و درجه داران ارتش ملی» در سال 1396، از نمونه های بارز این امر است. بر اساس این طرح، بخش عظیمی از نیروهای نظامی خارج از تیم حاکم، به سمت تقاعد سوق داده شد.

قانون قدیم افغانستان بالاترین سن بازنشستگی را 65 سال تعیین کرده بود؛ اما بر اساس آن، زمان بازنشستگی برای درجه داران، سن 50 تا 52 سال، برای افسران سن 60 سال و برای جنرالان با توجه به درجه ی آنان، از سن 65 تا 70 سال تعیین شده است. (قانون امور ذاتی افسران و درجه داران ارتش ملی، 1393، ماده 54) اما اصلاح و تعدیل قانون قدیم، سن بازنشستگی را ده سال پایین آورده و آن را به 55 تا 60 سال کاهش داد. (قانون امور ذاتی افسران، بریدملان و ساتنمنان، 1396، ماده 59) علاوه بر آن بر اساس ماده 58 همین قانون، وزیر دفاع، وزیر امور داخله و رییس عمومی امنیت ملی موظف اند از تعداد منسوبین نظامی مربوط در مطابقت با تشکیل نظارت نمایند. در صورتی که تعداد منسوبین نظامی 5% بیشتر از تشکیل در هر رتبه و یا بیشتر از 5% مجموع تمام تشکیل گردد، باید رسماً به سرقومندانی اعلی قوای مسلح گزارش دهند. سرقومندان اعلی قوای مسلح می تواند تعداد منسوبین اردوی ملی، پلیس ملی و ریاست عمومی امنیت ملی را با صدور فرمان مبنی بر تقاعد قبل از وقت کاهش دهد. (قانون امور ذاتی افسران، بریدملان و ساتنمنان، 1396، ماده 58، فقره 2 و 3)

گذشته از اماوگرهای موجود در این زمینه، طرح پایین آوردن سن تقاعد، می تواند به معنای تصفیه نظام از نیروهای تجربه دیده دوران کمونیستی و مجاهدین قلمداد شود. اگرچند به وجود آوردن اصلاحات در نهاد های نظامی امر پسندیده و نیک است، اما عملکردهای جانبدارانه ی نظام و نفوذ رو به افزایش حلقات تمامیت خواه متاسفانه جو عمومی را آسیب زده است. این وضع باعث شده تا تردید نسبت به نیت نظام در بسیاری از امور فریبه تر از اعتماد مردم به ماهیت برنامه های اصلاحی حکومت باشد. متاسفانه طرح تغییر قانون ذاتی افسران نیز نمی تواند مستثنا از این امر باشد. حکومت با اعلام شتاب زده ی این طرح عملاً در صفوف و رهبری نظام شکافها را گشاده تر ساخته است. از سوی دیگر با توجه به دودستگی در رهبری حکومت وحدت ملی، منازعه ی دوامدار بر سر تقسیم قدرت و منابع، و هیزم کشی های خصمانه ی جمعی مشکوک برای شعله ور سازی تنش های قومی که متاسفانه شامل حلقاتی در رهبری نهاد شورای امنیت افغانستان نیز می شود، این ترس وجود دارد که این طرح به کلیت دستگاه دفاعی - امنیتی افغانستان به جای خیر، شر بزرگی برساند. البته این بدان معنا نیست که ماهیت گذار به نسل نو امری ناپسند باشد. مسأله اما این است که این طرح با چه زمان بندی، چه نیات پیدا و پنهان سیاسی، و چه دورنمای نظامی طرح، تدوین، و اجرایی می شود. (مهر، 1396) ³⁰

(ب) سهمیه بندی غیر عادلانه ی ادارات

³⁰ . مهر، بهار (1396، 24 سنبله). عیب و حسن طرح تقاعد 54 هزار نظامی. روزنامه اطلاعات روز: قابل دستیابی در:

<https://etilaatroz.com/51571>. بازیابی: 1397/10/4.

قانون امور ذاتی پولیس، امنیت ملی و ادارات دارای تشکیلات نظامی مشابه. (1393، 23 سنبله).

جامعه‌ی افغانی مصداق بارز جوامع توسعه‌گریز و وحدت‌ستیز است که مشخصه‌ی آن حاکمیت عقلانیت و فرهنگ قبیله‌ای بر حیات اجتماعی و سیاسی آن به‌شمار می‌رود و «قومیت» در این جامعه به مثابه‌ی «غیریت» شناخته شده است. این عقلانیت، مرزهای خودی و غیرخودی را با مرزهای قومی و تباری مشخص می‌سازد و همگونی اجتماعی و همگرایی سیاسی را در این جامعه، به یک رؤیا و امر تخیلی تبدیل نموده است. فقدان همگونی اجتماعی، ضعف در قابلیت‌ها و توانایی‌های نظام سیاسی، از هم‌گسیختگی نظام اقتصادی و تشتت در نظام فرهنگی آن، از لوازم همان عقلانیت و فرهنگ سیاسی قومی و قبیله‌ای است که تحقق هویت ملی، نیل به وحدت ملی و دستیابی به توسعه (توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی) را با دشواری زیادی مواجه ساخته است. بدون تردید، عبور از عقلانیت سیاسی و فرهنگ سیاسی قبیله‌ای، به معنای توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی کشور (توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی) است (خواتی، 1394، 28 آبان) ³¹ که تحقق مشارکت سیاسی عادلانه، مستلزم عبور موفقیت‌آمیز از فرهنگ سیاسی سنتی و قبیله‌ای است.

توزیع عادلانه‌ی امکانات ملی، نیازمند فرهنگ مدرن و ملی‌گرا است؛ در غیر این صورت، تحقق مشارکت عادلانه غیرممکن به نظر می‌رسد. عزل و نصب‌ها در ادارات کوچک و بزرگ بر مبنای قومیت و قبیله صورت می‌گیرد. میزان حضور اقوام مختلف کشور در ادارات دولتی، نمایانگر حاکمیت تفکر قبیله‌ای و فرهنگ سیاسی قبیله است. اگرچند میزان حضور اقوام در سایر وزارت خانه‌ها در دست نیست، اما آمار موجود در وزارت امور خارجه، نشان از حاکمیت فرهنگ سیاسی سنتی دارد. از آنجایی که وزارت امور خارجه در طول هفده سال گذشته، در اختیار قوم محترم تاجیک بوده است، میزان حضور این قوم در این وزارت خانه چشمگیرتر است. بر اساس آماري که آقای دکتر عبدالقیوم سجادی ارائه کرده است، کارمندان وزارت امور خارجه متشکل از قوم پیشتون (33.79%)، تاجیک (53.21%)، هزاره (8.04%)، ازبک (2.98%) و سایر اقوام (1.95%) است؛ آماري که عمق حاکمیت فرهنگ سیاسی سنتی را به نمایش می‌گذارد. (سجادی، 1397، ص220) اگرچند معاون دوم ریاست جمهوری در سخنرانی خود در ماه حوت 1396، در ارگ ریاست جمهوری با صراحت تمام از تمام ادارات دولتی کشور خواست که لیست کارمندان‌شان را بر اساس میزان حضور اقوام مختلف کشور به دسترس عموم قرار دهد؛ ولی تاکنون هیچ اداره‌ای انجام نداده است. این خود می‌رساند که تعصب تاریخی و انحصار نهادینه‌شده تاریخی در ادارات کشور تا چه حد پابرجا و نگران‌کننده است. (حسینی، 1397)

دکتر محمد شفق خواتی، از این فرهنگ به «فرهنگ بادیه» یاد نموده و مهم‌ترین پیامد منفی آن را «مافیایی‌شدن قدرت» قلمداد می‌کند. به باور او، یکی از پیامدهای فرهنگ بادیه و منطق قبیله، «مافیایی‌شدن قدرت» در این سرزمین است. به لحاظ مبنایی، در منطق قبیله و فرهنگ بادیه، بحث از مشارکت و توزیع قدرت با دیگر اقوام و قبایل، یک «بدعت» است و هر نوع بدعتی نیز نابخشودنی. در این فرهنگ، قدرت به سان ناموسی تلقی می‌شود که باید با رویکرد انحصارگرایانه و با تمام توان از آن محافظت نمود و سیستم قانون‌گذاری و حتی شریعت را باید به سمتی جهت داد و ارزش‌های آن‌را در ساختار این منطق به گونه‌ای آراست که در خدمت سلطه‌ی قبیله‌ای و تأمین اهداف حیات قومی باشد. چنین رویکردی به قدرت، تنها در دنیای کهنه و بسته‌ی سنتی امکان توفیق دارد. اما در عصر اطلاعات، دنیای پسامدرن و عصر جهانی‌شدن، انسان‌های فراقبیله‌ای خرد خویش را از پوسته‌ی حیات قبیله‌ای رها ساخته و مشارکت سیاسی را از حقوق اولیه‌ی انسانی خویش می‌دانند. بنابراین، خرد جمعی رهاشده از قفس قبیله، به مبحث مشارکت سیاسی به عنوان یک ضرورت می‌نگرد و آن را از لوازم انفکاک‌ناپذیر زندگی مدنی می‌شمارد. منطق حیات جمعی و فرهنگ سیاسی قبیله‌ای در چنین شرایطی، به رغم عدم تمایل ذاتی خویش، ناگزیر است تن به مشارکت دهد. اما مشکله‌ی کار آن‌جاست که اگر در یک جامعه‌ی قبیله‌ای، ناگزیری برای مشارکت سیاسی و توزیع قدرت نیز به وجود آید، این پدیده به صورت مافیایی تبارز می‌یابد و اساس مقوله‌ی مشارکت را استحاله می‌نماید. در چنین وضعیتی، شایسته‌سالاری که از لوازم منطقی مشارکت سیاسی در یک جامعه‌ی مدنی است، به خویش‌خوری‌ها و معاملات فسادآلود قومی و قبیله‌ای تغییر ماهیت خواهد یافت.... [بیش از] یک دهه فرصت‌سوزی و فسادکشی اخیر نیز مانند گذشته همچنان

³¹ شفق خواتی، محمد (1394، 28 آبان). فرهنگ سیاسی و فرایند دولت-ملت سازی در افغانستان. قابل دسترسی در: <http://shafaq.af.gl/books-articles/102-2015-11-19-20-58-29.html>. بازیابی: 1397/10/4.

زمین‌گیرمان ساخت و زمامداران هفده سال اخیر این خاک، با تأثر از همان فرهنگ و عقلانیت حاکم بر سیاست چند قرنه در این ملک، حکومت را به لقمه‌های سهام‌داران و گرگان سیاست به عنوان نمایندگان اقوام و قبایل تبدیل نمود. یکی از بدعت‌های فاجعه‌بار و یکی از سنت‌های سیئه‌ای را که حامد کرزی پایه‌گذاری نمود، تبدیل‌نمودن چند ارباب و قوماندان از اقوام گوناگون به شرکای سهام‌دار خویش در شرکت سهامی‌ای به نام افغانستان است. هیچ فردی از اقوام گوناگون در پست یا سمتی مقرر نشد، مگر این‌که مهر یکی از صاحبان سهام قومی به پیشانی‌اش خورد و به نام آن قوم معرفی گردید. در واقع این سمت یا منصب، سهمیه‌ای بود که از جانب سلطان دموکراسی به چند قوماندان و تعدادی از شرکای مافیای قدرت ارزانی داشته شد. پیامد این استحاله‌ی مشارکت سیاسی به شکل فوق، دو امر بوده است:

الف) برکندن ریشه‌ی شایسته‌سالاری، تعمیق بینش قومی به سیاست و پایه‌گذاری مسیر غلط در راه مشارکت سیاسی. این روش مداری‌گرایانه‌ی رئیس‌جمهور، با مشارکت سیاسی دموکراتیک و آزادانه‌ی شهروندان ذاتاً برابر، کاملاً بیگانه بوده و با روح سنت و سیاست قبیله‌ای تطابق دارد. این شیوه‌ی مشارکت سیاسی، تا سال‌های مدیدی، پیامدهای ناگواری برای اداره و فرهنگ اداری و سیاسی این ملک بر جای خواهد گذاشت.

ب) تبدیل نمودن نخبگان فکری و سیاسی اقوام به پشه‌های دور دیگ اربابان قومی. کرزی سنتی را پایه‌گذاری نمود که پس از این، تمام نخبگان فکری، اهل‌دانش و خبرگان هر قومی، اگر بخواهند در ساختار قدرت وارد شوند یا دغدغه‌ی خدمت داشته باشند، ناگزیراند برای مشارکت در سیاست و ورود به اداره‌ی سیاه و فاسد این دولت خداداد، خود را به عیای یکی از اربابان قومی سنجاق نمایند. اگر در برابر یک ارباب یا قوماندان قومی «بلی قربان» نگویند و در مقابلش زانو نزنند، هیچ‌گاه در این قومستان به جایگاهی که در اصل از آن خود ایشان است، دست نخواهند یافت. نخبگان فکری و شایستگان این ملک، یا باید شغل روغن‌مالی چرخ‌های ماشین قدرت اربابان قومی را پیشه کنند و یا باید عزلت‌گزین و خانه‌نشین باشند و تخصص، اندیشه و علم خویش را با خود به گور ببرند. دانایان این ملک باید عمری حسرت و افسوس بخورند و نظاره‌گر بزکشی قوماندان‌های چرسی اقوام و اربابان تریاکی قبایل باشند و به خون غلطیدن و خاک خوردن و سیه‌روزی هم‌وطنان خویش را نظاره کنند. (خواتی، 1394، 6 آذر)³²

د) نهادینه شدن فرهنگ اتهام و پرونده سازی:

خویش‌خوری و قوم‌گرایی، از ویژگی‌های بارز فرهنگ سیاسی سنتی و قبیلوی است. در این فرهنگ، افراد خارج از قبیله، «غیر» به حساب آمده و به هر طریق ممکن، باید از قدرت کنار کشیده شوند؛ امری که در حکومت وحدت ملی به صورت بسیار شایع، مشاهده می‌گردد. در زمان کمپاین انتخابات ریاست جمهوری، شایستگی و تخصص‌گرایی شعار اصلی و محوری هر دو تیم تحول و تداوم و اصلاحات و همگرایی بود؛ اما پس از پایان انتخابات، نه تنها این شعار عملی نشد، که بدتر از دوران قبل، روابط بر ضوابط حکم فرما شد. علاوه بر آن، نه تنها فرهنگ سپاسگذاری و تشویق کارگزاران لایق در این کشور نهادینه نشد، که «شاهدزدها» تقدیر و «نخبگان» به انزوا رفتند. افراد متخصص موجود در کابینه حکومت وحدت ملی مورد بی‌مهری قرار گرفتند و حتی برخی به اتهام فساد اداری، از کار برکنار و به محکمه معرفی شدند. امری که ریشه در فرهنگ سیاسی سنتی نخبگان سیاسی تیم حاکم دارد. تعلیق وظیفه عبدالرزاق وحید، وزیر مخابرات و تکنالوژی و معرفی آن به محکمه و هم‌چنین، دستگیری جنرال قریشی را می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. آنان، به عنوان نخبگان لایق و شایسته در ادارات مربوطه شان مشهور بود، به اتهام فساد اداری دستگیر و به نهادهای عدلی و قضایی معرفی شدند.

دولت افغانستان به جای استفاده از نخبگان متخصص و شایسته، آنان را منزوی کرده و از قدرت کنار می‌کشند. آنان، به جای تقدیر و تشویق، تنبیه می‌شوند و با اتهام‌های ناروا، مواجه می‌شوند. بنابراین، فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی افغانستان، روی مشارکت سیاسی در کشور تأثیرات منفی گذاشته و فرایند مشارکت عادلانه‌ی سیاسی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است.

³² شفق خواتی، محمد، 1394، 6 آذر). ما و فرهنگ بادیه(4): مشارکت سیاسی به مثابه‌ی مافیای قدرت. قابل دسترسی در: <http://shafaq.af/gl/books-articles/176-4.html>. بازیابی: 1397/10/4.

3-3. فرهنگ سیاسی نخبگان و مشارکت سیاسی در سطح اجتماعی

بدون شک، حضور مردم در عرصه های سیاسی، نقش موثری در مشروعیت نظام سیاسی دارد. با توجه به تغییر مفهوم مشروعیت و کمرنگ شدن مشروعیت حقوقی با مطرح شدن مشروعیت سیاسی و کارآمدی، نقش مردم و حمایت مردم از نظام سیاسی از اهمیت بالایی برخوردار شده است. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی افغانستان، مشارکت سیاسی توده مردم را نیز با چالش مواجه کرده است. این فرایند در محورهای زیر بررسی می گردد.

الف) کاهش اعتماد مردم نسبت به مشارکت سیاسی

بر اساس نظریه نخبگان، نوع نگاه نخبگان به سیاست و جهت گیری های احساسی، عاطفی و رفتاری آنان به مسایل سیاسی، تعیین کننده نوع فرهنگ سیاسی در سطح اجتماع نیز می باشد. به رغم تأثیرگذاری فرهنگ سیاسی اجتماع بر فرهنگ سیاسی نخبگان در کشورهای توسعه یافته؛ اما این فرایند در کشورها توسعه نیافته و عقب مانده بالعکس بوده و نخبگان سیاسی، تأثیرات جدی روی فرهنگ سیاسی جامعه نیز می گذارد. بر این اساس، افزایش تنش های موجود میان رهبران سیاسی حاکم در افغانستان، اختلافات قومی را نیز تشدید نموده و این امر، روی مشارکت سیاسی توده مردم نیز تأثیرات منفی گذاشته است. میزان اعتماد مردم نسبت به سیاست و حضور آنان در حوزه های سیاسی را کاهش داده و ناامیدی مطلق امروزه در میان توده مردم حاکم می باشد. آنچه امروزه در متن جامعه افغانستان مشاهده می شود و قابل درک است، این است که مردم باور به تأثیرگذاری رأی و حضورشان در سرنوشت سیاسی شان ندارند؛ بنابراین، با توجه به جرنل پری، میزان باور به اثربخشی مشارکت سیاسی توده مردم در فرایند های سیاسی، مشارکت آنان نیز افزایش می یابد. از آنجایی که مردم باور دارند، انتخاب آنان نقشی در تعیین رییس جمهور و نمایندگان پارلمان ندارد، حاضر به پذیرش رسک رأی دادن نیستند و نمی خواهند با حضور در پای صندوق های رأی، در فرایند سیاسی مشارکت داشته باشند.

برای رشد دموکراسی نوپای افغانستان، شکل گیری سیاست دموکراتیک موضوع محور و ملی ضروری است. سیاست از مجرای قومیت، رشد دموکراسی را عقیم ساخته و زمینه های باج گیری و حتی خشونت را بارور نگه می دارد. سیاست قومی، آستانه تحمل مردم در برابر فساد و کمکاری های رهبران قومی را بالا برده و زمینه را برای حضور سیاست گذاران دموکرات تنگ می کند. در سیاست قومی، هر ناخوشایند قوم خود قابل توجیه و هر خوشایند قوم دیگر نامطلوب جلوه داده می شود. (اکبر، 1393)

بدون شک، عملکرد سیاست مداران درجه اول کشور، نقش بسیار اساسی در حاکمیت فرهنگ بی اعتمادی به نظام سیاسی و مشارکت سیاسی داشته است. انحصارگرایی و تقلب های انتخاباتی از یک سو، نبود حاکمیت قانون و فردگرایی از جانب دیگر، مردم را نسبت به سیاست و نظام سیاسی بی اعتماد کرده است؛ به همین دلیل، میزان مشارکت سیاسی در کشور کاهش یافته است. در حالی که در انتخابات دور اول ریاست جمهوری در سال 1384، هجده میلیون نفر در پای صندوق های رأی حاضر شدند (<https://iranintl.com>) و در آخرین دور انتخابات پارلمانی در ماه میزان سال جاری (1397)، این میزان، به نه میلیون کاهش یافت. (<https://fa.euronews.com>) رقمی که فاصله ی زیادی را در میزان مشارکت سیاسی مردم به نمایش می گذارد.

ب) توسعه ناامنی ها در مناطق امن

در کنار افزایش ناامنی در پایتخت کشور، مناطق مرکزی که از امن ترین مناطق کشور به شمار می رفت، پیشاپیش انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری کشور ناامن شد؛ امری که به باور آگاهان، یک توطئه سیاسی برای مهندسی انتخابات به حساب می آید. حمله بر مرکز توزیع تذکره در ناحیه غرب کابل (2 حمل 1397)، که بیش از 75 نفر کشته و 100 نفر زخمی بر جای گذاشت

(<http://www.bbc.com/persian/afghanistan>)، ناامن سازی مناطق هزاره نشین در ولایت غزنی و دایکندی، گسترش ناامنی در ولایات مختلف سمت شمال، نمایانگر توطئه ی جدید نخبگان حاکم در انتخابات پیش رو است. به نظر می رسد، دولت وحدت ملی از هر طریق ممکن تلاش می کند جلو حضور اقوام غیرخودی را بگیرد؛ به همین جهت، به هر کاری که لازم باشد، اقدام خواهد کرد.

ج) سرکوب اعتراضات مردمی

بر اساس نظریه میلبراث، حضور در گردهمایی های خیابانی و تظاهرات های مردمی، یکی از نمادهای اصلی مشارکت سیاسی در دنیای مدرن است. در واقع، این سیاست، بدیل خشونت های اجتماعی در نظام های سیاسی بشری مورد قبول قرار گرفته و جای منازعات خشونت آمیز را گرفته است. تظاهرات در واقع بیان خواست مشروع، به صورت مسالمت آمیز است؛ اما متأسفانه همین پدیده اصلاحگر نیز در کشور با بحران مواجه شده است. تظاهرات و عدالت خواهی در افغانستان، رنگ و بوی قومی به خود گرفته و همواره با مخالفت نظام سیاسی، به خصوص حکومت وحدت ملی قرار گرفته است. تظاهرات نه تنها در این کشور نتیجه نداده است، که روز به روز محدودتر شده و همواره مورد حملات شدید انتحاری و انفجاری قرار می گیرد؛ امری که انگشت اتهام بیشتر به سوی دولت دراز است.

به صورت غالب، درونمایه‌ی شعار های اعتراضی جنبش تبسم (1394)، جنبش روشنایی (1395) و جنبش رستاخیز (1396) را عدالت و مبارزه با انحصارگرایی قومی و تبعیض قومی توسط برخی از تیم حکومت تشکیل می داد؛ اما این تظاهرات ها و خواست ها همواره از سوی دولت نادیده انگاشته شد و حتی امنیت آنان تأمین نشده و مورد حملات شدید انتحاری قرار گرفت.

فرهنگ سیاسی نخبگان افغانستان، فرهنگ به شدت تبعی و منازعه‌گرا است. در این فرهنگ، صدای آرام تظاهرات و عدالت خواهی شنیده نشده و دولت تنها می تواند صدای «شلیک گلوله» را بشنود؛ امری که فرایند دولت-ملت سازی در کشور را با بحران مواجه نموده و روند توسعه همه جانبه را به چالش می کشد. بنابراین، با توجه به شرایط آشفته‌ی کشور، انتظار شهروندان افغانستان از نخبگان سیاسی و اجتماعی افغانستان این است که رهنمودهای قانون اساسی کشور را رعایت کند و انسجام اجتماعی را دوباره به مردم افغانستان برگردانند. واقعیت این است که با شکسته شدن توافق مشترک مردم افغانستان در سند ملی قانون اساسی، سپهر سیاست در افغانستان دوباره در هم فرو خواهد ریخت. بنابراین، نخبگان سیاسی و رهبران قومی در افغانستان باید تلاش کنند تا برای آبادساختن سازه‌های قدرت و اقتدارشان، دیگر از انگیزه‌های تباری مایه نگذارند. حکومت های افغانستان نیز باید به تجربه تلخ منازعات قومی تاریخی این کشور توجه جدی داشته باشد که در صورت عدم موفقیت در تحکیم انسجام اجتماعی میان تمام شهروندان افغانستان، در دنیای امروز و فضای نیمه دموکراتیک افغانستان، پایه‌های قدرت موجود به راحتی متزلزل خواهد شد. (حسینی، 1397)

نتیجه

مرور تاریخ افغانستان نشان می دهد که فرهنگ سیاسی حاکم بر رفتار سیاسی در افغانستان، فرهنگ سیاسی سنتی و قبیله‌ای است. در این فرهنگ، مشارکت سیاسی عادلانه جایگاهی ندارد، اعتماد ملی مفقود و منازعه به جای رقابت می نشیند. در فرهنگ سیاسی سنتی، افراد خارج از قوم و قبیله، «غیریت سازی» شده و با اتهام ها و برچسب های مختلف تلاش می شود از حضور آنان در حوزه های سیاسی و مراکز مهم تصمیم گیری جلوگیری شود. در این فرهنگ، نقش مردم در سیاست بسیار ناچیز است و اراده نخبگان سیاسی، به جای اراده جمعی می قرار می گیرد.

اگرچند با حضور جامعه جهانی در افغانستان پسا طالبان، تحولات چشمگیری در این کشور به وجود آمد، اما تغییر چندانی در فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم رونما نشده است. بی اعتمادی به افراد خارج از قوم و قبیله و تبار، منازعه به جای رقابت، غیریت سازی و تنگ نظری، انحصارگرایی و قانون شکنی، تکیه بر هنجارهای قومی به جای قوانین پذیرفته شده اجتماعی، از ویژگی های اصلی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم بر این سرزمین است؛ امری فرایند مشارکت سیاسی در سطوح مختلف تصمیم گیری، اجرای و اجتماعی را با چالش جدی مواجه نموده و فرایند دموکراسی سازی و توسعه سیاسی را با بن‌بست مواجه کرده است. این واقعیت، در دوران حکومت وحدت ملی تشدید شده و باعث ناهنجاری های زیادی در کشور شده است.

فهرست منابع

1. اصفهانی، نصیر، تشکل‌های سیاسی و مشارکت دانشجویی در دانشگاه‌ها، فصلنامه دانشگاه اسلامی، شماره ششم، 1377، ص 109.
2. اکبر، شهرزاد (1393، 4 اسد). سیاست، قومیت و راه دشوار دموکراسی در افغانستان. روزنامه 8صبح. قابل دریافت در: <https://8am.af>، بازیابی: 1397/10/1.
3. انصاری، محمدمهدی؛ برزگر، ابراهیم (1393). الگوی پرورش و گزینش نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه‌ی علمی-پژوهشی «پژوهشنامه انقلاب اسلامی». سال چهارم: شماره‌ی 13.
4. آبنیکی، حسن (1390). جهانی‌شدن و چالش مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. دوفصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»: شماره دهم، پاییز و زمستان.
5. آلموند، گابریل؛ پاول، جونپور، جی. بینگام؛ مونت، رابرت جی (1376). چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی. ترجمه علی رضا طیب. تهران: مرکز آموزشی مدیریت دولتی.
6. بشیریه، حسین (1392). درس‌های دموکراسی برای همه. چاپ چهارم. تهران: نگاه معاصر.
7. بشیریه، حسین (1386). عقل در سیاست. چاپ سوم. تهران: نگاه معاصر.
8. جلالی، یاسر؛ صدیق سروسستانی، رحمت الله (1390). نخبگان قدرت در شهر تهران؛ نقش تصمیم‌گیران در مسایل اجتماعی. دوفصلنامه‌ی پژوهش سیاست نظری، شماره 10.
9. حسینی، سید آصف، نخبگان قومی و قومی سازی سیاست در افغانستان. روزنامه افغانستان ما. قابل دریافت در: <http://www.dailyafghanistan.com>، بازیابی: 1397/10/1.
10. دهخدا، علی اکبر (1377). لغت‌نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
11. راش، مایکل (1391). جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه‌ی منوچهر صبوری. چاپ یازدهم، تهران: سمت.
12. روزنامه اطلاعات روز، 12 جدی 1396، در گفتگو با عمر داودزی، قابل دریافت در: <https://etilaatroz.com/55432>، بازیابی: 1397/10/3.
13. روزنامه اطلاعات روز، 31 سرطان 1397، قابل دریافت در: <https://etilaatroz.com/63415>، بازیابی: 1397/10/3.
14. روستاپور، جاوید (1397، 30 سرطان). ارگ با آوردن جنرال دوستم در صدد خاموش‌کردن صدای عدالت خواهی میلیون ها شهروند است. روزنامه آرمان ملی. قابل دریافت در: <http://www.armanemili.com/posts/12376>، بازیابی: 1397/10/3.
15. سجادی، عبدالقیوم (1382). روش‌های تعمیق بینش سیاسی. چاپ اول، قم: بوستان کتاب.
16. سجادی، عبدالقیوم (1394). مشارکت سیاسی در افغانستان؛ موانع و راهکارها. فصلنامه علمی تخصصی پویش، سال چهارم، شماره هفتم؛ سجادی، عبدالقیوم، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان (1395). چ 3. کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبیین (ص).
17. سجادی، عبدالقیوم (1394، بهار). مشارکت سیاسی در افغانستان؛ موانع و راهکارها. فصلنامه تخصصی پویش: سال چهارم، شماره هفتم.
18. سجادی، عبدالقیوم (1395). جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان. چاپ سوم. کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبیین (ص).
19. سجادی، عبدالقیوم (1397). سیاست خارجی افغانستان. کابل: نشر دانشگاه خاتم‌النبیین (ص).
20. سریع‌القلم، محمود (1381). عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران. چاپ دوم. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
21. شفق خواتی، محمد (1394، 28 آبان). فرهنگ سیاسی و فرایند دولت-ملت سازی در افغانستان. قابل دسترسی در: <http://shafaq.af/gl/books-articles/102-2015-11-19-20-58-29.html>، بازیابی: 1397/10/4.

22. شفق خواتی، محمد، 1394، 6 آذر). ما و فرهنگ بادیه(4): مشارکت سیاسی به مثابه‌ی مافیای قدرت. قابل دسترسی در: <http://shafaq.af.gl/books-articles/176-4.html>. بازیابی: 1397/10/4.
23. شفق خواتی، محمد (1394، 9 آذر). آسیب شناسی فرهنگ سیاسی در افغانستان. قابل دسترسی در: <http://shafaq.af.gl/books-articles/176-4.html>. بازیابی: 1397/10/4.
24. شفیعی، نوذر (1395). تبیین عوامل موثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان. فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره 24.
25. صالحی امیری، سیدرضا (1391). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات شمشاد.
26. عابدی اردکانی، محمد (1393). توسعه نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (1368-1384). پژوهشنامه علوم سیاسی: سال نهم، شماره 4.
27. عالم، عبدالرحمان (1377). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
28. علی بابایی، غلامرضا (1329). فرهنگ سیاسی آرش. تهران: بی‌نا.
29. قاضی خانی، حکمت (1397، 2 میزان). چرا داکتر عبدالله؟! روزنامه 8صبح. قابل دریافت در: <https://8am.af>، بازیابی: 1397/10/3.
30. قانون امور ذاتی پولیس، امنیت ملی و ادارات دارای تشکیلات نظامی مشابه. (1393، 23 سنبله).
31. قوام، عبدالعلی (1391). سیاست‌شناسی مبانی علم سیاست. چاپ سوم. تهران: انتشارات سمت.
32. لنون، الکساندر تی. جی (1389). کاربرد قدرت نرم. چاپ دوم. ترجمه‌ی سید محسن روحانی. تهران: نشر دانشگاه امام صادق.
33. محمدی فرد، مهدی، تبیین نظری الگوهای مشارکت اجتماعی و تأثیر آن بر امنیت ملی، مجله راهبرد، شماره سوم، 1378، ص 71.
34. مهر، بهار (1396، 24 سنبله). عیب و حسن طرح تقاعد 54 هزار نظامی. روزنامه اطلاعات روز: قابل دستیابی در: <https://etilaatroz.com/51571>. بازیابی: 1397/10/4.
35. میلبراث، لیستر (1386). مشارکت سیاسی. ترجمه سید رحیم ابوالحسنی، تهران: میزان.
36. واینر، مایرون؛ هانتینگتون، ساموئیل، درک توسعه‌ی سیاسی، ترجمه‌ی ناشر، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1392، ص 138.
37. هانتینگتون، ساموئیل (1392). سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. چاپ پنجم. تهران: نشر علم.
38. یونسی، علی (1386). وحدت و انسجام ملی ایرانیان؛ بنیادها و ریشه‌ها. مجله راهبرد، شماره 44.